



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آنتیستیسیز

سرخس خا در آغوش

نویسنده: دکتر سید علی حسینی

دفتر چهارم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آغوش خدا

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	در آغوش خدا
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست
۱۳	مقدمه
۱۵	چرا در سجده گریه کردی؟
۱۸	به دیدنت آمدم چون دوستت دارم
۲۱	آخرین قطره اشک
۲۴	به سوی ما بشتاب!
۲۷	خداحافظ ای غم و غصه ها
۲۹	آمده ام تا تو را یاری کنم
۳۴	با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟
۴۰	آری، تو سعادت‌مند شدی!
۴۴	مولای من! مرا تنها نگذار!
۴۸	آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟
۵۰	مرگ آسوده در پرتو ایمان
۵۲	دعوت نامه ای از سوی خدا
۵۵	دعایی برای لحظه آخر
۵۸	فرشتگان با شاخه گل آمده اند
۶۱	بوی خوش آن یار مهربان
۶۴	از بازنشستگی خبری نیست!
۶۶	شاخه گلی که فراموشی می آورد
۷۰	خانه بهشتی خود را نگاه کن!

۷۹ پی نوشت ها

۸۹ منابع

۹۳ درباره مرکز

در آغوش خدا

مشخصات کتاب

سرشناسه: خدامیان آرائی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور: در آغوش خدا/ مهدی خدامیان آرائی.

مشخصات نشر: قم: وثوق، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری: ج.

فروست: موسسه اندیشه سبز شیعه؛ دفتر چهارم.

شابک: ۱۰۰۰۰ ریال: ج.۴: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۹۴-۶۳-۴

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: کتابنامه:ص. [۷۳] - ۹۱.

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت -- داستان

موضوع: سقیفه بنی ساعده -- داستان

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵ /خ ۴۴۴ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۸۸۸۵۰

ص: ۱

اشاره

در آغوش خدا

مهدی خدامیان آرانی.

ص: ۳

فهرست

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما هم از مرگ می ترسید؟

من نمی دانم پاسخ شما به این سؤال چیست اما این را می دانم که با خواندن این کتاب، می توانید نگاهی زیبا به مرگ داشته باشید.

به راستی، چگونه است که مرگ برای مؤمن، این قدر دلنشین است؟

چون لحظه جان دادن، چهارده معصوم (علیه السلام) به دیدار مؤمن می آیند و از او دلجویی می کنند.

تصوّرش را بکن، لحظه جان دادن، چشم خود را باز می کنی و رسول خدا و حضرت علی (علیه السلام) را بالای سر خود می بینی!

و صدای خدای خویش را می شنوی که تو را به بهشت جاودان دعوت می کند تا در آغوش مهربانی او باشی!

و چون این صدا را می شنوی که خدای متعال او را به سوی خود فرا می خواند مرگ را در کام خود شیرین می یابی.

این کتاب که برگرفته از احادیث و سخنان اهل بیت (علیهم السلام) می باشد به تو کمک می کند تا تصویری روشن و واضح از چگونگی جان دادن داشته باشی و باور کنی که با مرگ به آغوش مهر او می روی.

من این کتاب را برای تو نوشتم و اکنون نوبت توست تا کتاب خودت را بخوانی و بدانی که مرگ را هم می توان به گونه ای زیبا دید.

مهدی خدّامیان آرانی

قم، مهر ماه ۱۳۸۶

ص: ۸

چرا در سجده گریه کردی؟

این صدای گریه کیست که به گوش می رسد؟

آن آقا کیست که به سجده رفته است و چنین می گرید؟

بیا نزدیک برویم.

عده ای دور او جمع شده اند.

یکی از آنها می گوید: «ای امیر مؤمنان! گریه شما، قلب ما را آتش زد، شما را چه شده است؟».

حتماً متوجه شده ای که من تو را به مسجد کوفه برده ام تا برایت خاطره ای از حضرت علی نقل (علیه السلام) کنم.

آری، صدای گریه حضرت علی (علیه السلام) در سجده، آن قدر بلند است که توجه همه مردم را به سوی خود جلب کرده است.

به راستی چه شده است که حضرت علی (علیه السلام) این چنین اشکش جاری شده است؟

ص: ۹

گوش کن، خود آن حضرت جواب می دهد:

من در سجده مشغول راز و نیاز با خدای متعال بودم و در آن حالت، خواب به چشم من آمد و در خواب، رسول خدا را دیدم که به من فرمود: «یا علی! من مشتاق دیدار تو شده ام! یا علی، خیلی وقت است که تو را ندیده ام! خدا به وعده خود در مورد تو، وفا می کند».

من می خواستم بدانم که خدا در مورد من حقّ من، چه لطف و عنایتی نموده است.

برای همین از رسول خدا سؤال کردم که خدا چه وعده ای در مورد من داده بود.

پیامبر فرمود: «خدا وعده کرده بود تا من و تو و همسرت زهرا و فرزندان تو را در بهترین مکان بهشت، کنار هم جمع نماید».

من از رسول خدا در مورد شیعیانم سؤال کردم که آنها در کجا خواهند بود؟

آن حضرت فرمودند: «شیعیان، با ما خواهند بود و خانه های آنها در بهشت در کنار خانه های ما خواهد بود».

من از پیامبر سؤال کردم که جان دادن شیعیان من چگونه خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند: «کسی که در هوای گرم تشنه شده باشد هیچ چیز برای او به دلنشینی آب سرد و گوارا نیست.

مرگ در کام شیعیان تو دلنشین تر از نوشیدن آب گوارا در هنگام تشنگی می باشد».(۱)

سخن علی(علیه السلام) به پایان رسید.

بار خدایا! ما را در زمره شیعیان واقعی حضرت علی(علیه السلام) قرار ده تا مرگ در کام ما این چنین دلنشین باشد.

آری، کسی که پیرو واقعی آن امام همام باشد مرگ برای او لذت بخش خواهد بود.

ص: ۱۱

۱- ۱. «عن علی بن ابی طالب علیه السلام وهو ساجد یبکی علا نحبیه وار ترفع صوته بالبكاء، فقلنا: یا أمیر المؤمنین ، لقد أمرضنا بکاوٍ وأمضنا وشجانا ، وما رأیناک قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: کنت ساجداً أدعو ربّی بدعاء الخیرات فی سجدتی ، فغلبنی عینی ، فرأیت رواقاً هالنتی وأقلقتنی ، رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قائماً وهو یقول: یا أبا الحسن ، طالت غیبتک ، فقد اشتقت إلی رواقک، وقد أنجز لی ربّی ما وعدنی فیک. فقلت: یا رسول الله ، وما الذی أنجز لک فیّ ؟ قال: أنجز لی فیک وفی زوجتک وابنیک وذریتک فی الدرجات العلی فی علیین، قلت: بأبی أنت وأُمّی یا رسول الله فشیعتنا ؟ قال: شیعتنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: یا رسول الله ، فما لشیعتنا فی الدنیا ؟ قال: الأمن والعافیة، قلت: فما لهم عند الموت ؟ قال: یحکم الرجل فی نفسه ویور ملک الموت بطاعته، قلت: فما لذلك حدّ یعرف ؟ قال: بلی، إنّ أشدّ شیعتنا لنا حبّاً یكون خروج نفسه کشرب أحدکم فی یوم الصیف الماء البارد الذی ینتقع به القلوب...»: بحار الأنوار ج ۱۶۱۶، ص ۴۲ باب ۱۹۴.

به دیدنت آمدم چون دوست دارم

آیا موافقی با هم به شهر کوفه، به خانه حضرت علی (علیه السلام) برویم؟

نگاه کن، آن پیرمرد کیست که آرام آرام به سوی این خانه می آید.

او در حالی که از عصای خود کمک می گیرد به خانه امام نزدیک می شود.

آیا او را شناختی؟

او «حارث همدانی» است که به دیدن امام خود می رود.

آیا موافقی همراه او باشیم؟

هنگامی که حضرت علی (علیه السلام)، نگاهش به حارث می افتد که با این حالت بیماری، به خدمت او حارث می گوید: «ای امیر مؤمنان! محبت شما مرا به اینجا کشانده است».

امام می فرماید: «ای حارث، آیا مرا دوست داری؟».

ص: ۱۲

حارث در جواب می گوید: «آری، به خدا قسم من شما را دوست دارم».

من خیلی تعجب می کنم که چرا حضرت علی (علیه السلام)، این سؤال را از حارث می کند، معلوم است که حارث همدانی، عشق اهل بیت (علیهم السلام) را به سینه دارد و گر نه با این شدت بیماری به خانه آن حضرت نمی آمد.

اما این سؤال امام، حکمتی دارد، خوب است کمی صبر کنیم.

امام چون جواب حارث را می شنود می فرماید:

اکنون که مرا دوست داری، بدان که مرا در چند جا خواهی یافت:

- آن موقعی که بخواهی جان بدهی و لحظه مرگ تو فرا رسد، مرا نزد خود خواهی یافت و با دیدنم شادمان خواهی شد.

- مرا کنار حوض کوثر خواهی یافت که چگونه دوستان خود را سیراب می سازم، ای حارث، مرا آن روز خواهی دید و شادمان خواهی شد.

- روز قیامت مرا خواهی یافت در حالی که «پرچم حمد» را به دست گرفته ام و همراه با رسول خدا، از روی پل صراط عبور کرده و به سوی بهشت می رویم، و تو آن لحظه نیز شادمان خواهی شد.

حارث همدانی با یک دنیا خوشحالی، خانه امام خویش را ترک کرد در حالی که یقین داشت که امام مهربان او، در لحظه جان دادن به سر بالین او خواهد آمد.

حضرت علی (علیه السلام) هم به وعده خود وفا کرد و لحظه جان دادن حارث، او را تنها نگذاشت. (۱)

ص: ۱۳

۱- ۲. عن الحارث الهمدانی قال: «دخلت علی أمير المؤمنين علی بن أبي طالب عليه السلام فقال: ما جاء بك؟ فقلت: حُبِّي لك يا أمير المؤمنين، فقال: يا حارث أتحنّبي؟ قلت: نعم والله يا أمير المؤمنين، قال: أما لو بلغت نفسك الحلقوم رأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غريبه الإبل لرأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا مارّ علی الصراط بلواء الحمد بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لرأيتني حيث تحبّ». كشف الغمّه ج ۱۳۸۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸۱، ج ۲۷ ص ۱۵۷، الفصول المهمّه ج ۱ ص ۳۱۵. عن الأصبغ بن نباته قال: «دخل الحارث الهمدانی علی أمير المؤمنين علی عليه السلام في نفر من الشيعة وكنت فيهم، فجعل الحارث يتشد في مشيته ويخبط الأرض بمحجنه، وكان مريضاً، فأقبل عليه أمير المؤمنين عليه السلام، وكانت له منه منزله فقال: كيف تجدك يا حارث؟ فقال: نال الدهر يا أمير المؤمنين مني... وأبشرك يا حارث لتعرفني عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمه، قال الحارث: وما المقاسمه؟ قال: مقاسمه النار، أقاسمها قسمه صحيحه، أقول: هذا وليّ فاتركيه، وهذا عدوّي فخذيه...». الأمالی للمفيد ص ۳، الأمالی للطوسي ص ۶۲۵، مدینه المعاجز ج ۳ ص ۱۱۶، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۸، ج ۶ ص ۱۲۰، خاتمه مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۱۸، الغدير ج ۱۱ ص

٢٢٢. عن الحارث الأعور قال: «أتيت أمير المؤمنين عليه السلام ذات ليله ، فقال: يا أعور ، ما جاء بك ؟ قال: فقلت يا أمير المؤمنين ، جاء بي واللّه حَيِّك، قال: أما إنّي سأحدّثك لشكرها، أما إنّه لا يموت عبد يحبني فتخرج نفسه حتّى يرانى حيث يحبّ، ولا يموت عبد يبغضني فتخرج نفسه حتّى يرانى حيث يكره...»: اختيار معرفه الرجال ج ١ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢، معجم رجال الحديث ج ٥ ص ١٧٣، ج ١٠ ص ٢١١، قاموس الرجال ج ١٢ ص ٤٦، أعيان الشيعة ج ٤ ص ٣٦٦.

آخرین قطره اشک

به من خبر دادند که هر چه زودتر خود را به بالین حاج حسین برسانم زیرا او لحظه های آخر عمر خود را سپری می کند.

حاج حسین یکی از دوستان خوب من بود، فردی مؤمن و معتقد که همواره تلاش می کرد به فقرا کمک نموده و مشکلی از جامعه خود بر طرف سازد.

من هر چه سریعتر خود را به بیمارستانی که حاج حسین در آن بستری بود رساندم.

همه فرزندان او در آنجا حاضر بودند و آرام آرام اشک می ریختند زیرا دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن او نداشتند.

آنها آخرین توشه های خود را از زندگی پدر مهربان خویش بر می چیدند، آنها باور نمی کردند به این زودی پدر خویش را از دست بدهند.

آری، پدر و مادر نعمت هایی هستند که تا زمانی که در میان ما می باشند، قدر آنها را نمی دانیم اما وقتی که آنها را از دست دادیم، می فهمیم که ارزشمندترین سرمایه زندگی خود را از دست داده ایم.

به هر حال، حاج حسین، در حال جان دادن بود و همه گریه می کردند.

در این میان، حواس من به چیز دیگری بود، من به چشم های حاج حسین نگاه می کردم و دنبال چیزی می گشتم.

آیا شما می توانید حدس بزنید که من در این میان دنبال چه بودم؟

من به دنبال یک قطره اشک بودم، قطره اشکی که از گوشه چشم حاج حسین جاری شود.

و بالاخره آن قطره را یافتم، زیباترین قطره اشکی که تا به حال دیده بودم.

به نظر شما آیا این اشکِ غم و غصه است؟

آیا حاج حسین ما ناراحت است که اشک می ریزد؟

شاید بگویی گریه او برای این است که دیگر فهمیده است باید از همه دوستان و آشنایان خود جدا شود و تنهای تنها به سفر قبر و قیامت برود.

اما این طور نیست، این اشک، اشکِ غم نیست !

این اشکِ شادی و سرور است، این شادمانی است که به صورت این قطره اشک جلوه کرده است.

و حتماً از سخن من سخت تعجب می کنی !

آخر در این لحظه جان دادن، چه چیز دوست داشتنی پیش آمده است که انسان به خاطر آن شادمان شود تا آنجا که اشک شوق بریزد؟

شما تا به حال هر چه در مورد مرگ شنیده اید این بوده است که سخت ترین لحظه ها برای انسان، موقعی است که انسان می خواهد جان بدهد و از این دنیا به سوی آخرت سفر کند و برای همین می گویی: آقای نویسنده، حتماً اشتباه کردی، آن گریه دوست تو، گریه غم و اندوه بوده است.

حالا که این طور شد من حدیثی را برای نقل می کنم:

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)، از آن حضرت در مورد گریه مؤمن در موقع جان دادن، سؤال نمود.

سؤال او این بود: به راستی چرا مؤمن هنگام مرگ، اشک می ریزد؟

امام صادق(علیه السلام) در جواب او فرمود: «آن لحظه ای که مؤمن، نگاه می کند و می بیند که رسول خدا، به بالین او آمده است، اشک شوق می ریزد.»

بعد امام صادق(علیه السلام) فرمود: «آری، انسان هنگامی که عزیز خود را (که به او خیلی علاقه دارد) می بیند، اشک شوق می ریزد.»(۱)

خواننده محترم!

دوست من، حاج حسین، یک عمر به رسول خدا و اهل بیت(علیهم السلام) عشق می ورزید و زندگی خود را وقف خدمت به این خاندان کرده بود، اکنون که همه از او دل بریده اند، اکنون که دیگر هیچ کس، نمی تواند برای او کاری بکند، ناگهان چشم خود را باز می کند و رسول خدا را در کنار خود می بیند، پس حق دارد که اشک شوق بریزد!

جانم به فدای آن چهارده نور پاک که دوستان خود را در سخت ترین لحظه ها فراموش نمی کنند.(۲)

ص: ۱۶

۱-۳. عن یحیی بن سبور قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في المیت تدمع عينه عند الموت ، فقال: ذلك عند معاینه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، یری ما یسرّه، قال: ثم قال : أما ترى الرجل إذا یری ما یسرّه فتدمع عينه ویضحک؟»: الکافی ج ۳ ص ۱۳۳، علل الشرائع ج ۱ ص ۳۰۷، معانی الأخبار ص ۲۳۶، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۳، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۶۱، کتاب الزهد للحسین بن سعید ص ۸۳، الفصول المهمه ج ۱ ص ۳۰۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۳ ص ۱۴، میزان الحکمه ج ۴ ص ۲۷۹۸.

۲-۴. عن أبی بصیر قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حیل بینه وبين الکلام ، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن یمنه، والآخر عن یساره، فيقول له صلى الله عليه وآله وسلم: أمّا ما كنت ترجو فهو ذا أمامک، وأمّا ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم یفتح له باب إلى الجنّه فيقول: هذا منزلک فی الجنّه، فإن شئت رددناک إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضّه، فيقول: لا حاجه فی الدنيا، فعند ذلك بیضّ لونه، ویرشح جبینة، وتقلّص شفتاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه الیسری، فأیّ هذه العلامات رأیت فاكتف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الکافی ج ۳ ص ۱۳۰، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۳ ص ۱۴۴، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۵۵.

به سوی ما بشتاب!

حتماً تا به حال نام «ابو حمزه ثمالی» را شنیده اید؟

او یکی از یاران امام سجاد و امام باقر(علیه السلام) بود.

او کسی است که دعای امام سجاد(علیه السلام) در شبهای ماه رمضان را برای ما نقل کرده است.

یاد شبهای ماه رمضان به خیر!

نمی دانم به معانی دعاها بی که می خوانی توجه می کنی؟

«بار خدایا! امید ما را نا امید نکن، ما معصیت تو کردیم ولی به عفو و بخشش تو امیدواریم، پس گناهان ما را ببخشای»^(۱).

بعد از وفات امام سجاد(علیه السلام)، ابو حمزه برای دیدن امام باقر(علیه السلام) و بیعت با آن حضرت به سوی مدینه حرکت می کند.

راه طولانی کوفه تا مدینه در پیش روی اوست و او این همه راه را به عشق زیارت امام خویش، طی می کند.

ص: ۱۷

۱- ۵. «إِنَّ لَنَا فِيكَ أَمْلاً طَوِيلاً، إِنَّ لَنَا فِيكَ رَجَاءً عَظِيماً، عَصِيْنَاكَ وَنَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتَرْعِلِنَا...»: مصباح المتهجد ص ۸۶
إقبال الأعمال ج ۱ ص ۱۶۲، المصباح ص ۹۲.

سفر سخت و طاقت فرسایی است، بیابان های خشک را باید پشت سر گذاشت.

این سفر مدتها طول می کشد اما ابو حمزه، با عشقی بزرگ، قدم بر می دارد و به سوی مدینه به پیش می رود.

دیگر به نزدیکی های مدینه رسیده ایم، آن سیاهی هایی که می بینی نخلستان های مدینه است.

اینجا مدینه است، کعبه دلهای عاشق اهل بیت (علیهم السلام)!

ابو حمزه به زیارت قبر رسول خدا مشرف می شود و در مسجد پیامبر نماز می خواند.

دیگر وقت آن رسیده است که او به خدمت امام باقر (علیه السلام) برسد، برای همین به سوی خانه امام حرکت می کند.

ابو حمزه به خدمت امام شریفاب می شود و با نهایت ادب و تواضع در حضور امام می نشیند.

نمی دانم چه می شود که ابو حمزه به یاد مرگ می افتد، شاید او هم از مرگ هراسی به دل دارد.

برای همین لب به سخن می گشاید و عرضه می دارد: «آقای من! مرگ برای شیعیان شما چگونه خواهد بود؟»

و امام در جواب او می فرماید: «آیا می خواهی تو را بشارتی بزرگ بدهم؟ بدان، هنگامی که مرگ دوستان ما فرا برسد رسول

خدا و امیر مؤمنان (علیه السلام) به بالین آنها حاضر می شوند. رسول خدا در لحظه جان دادن شیعه ما، کنار او می نشیند و به

او

می فرماید: آیا مرا می شناسی؟ من رسول خدا هستم بدان که آخرت برای تو بهتر از دنیا است.

اکنون دیگر جای هیچ ترس و نگرانی نیست و جز خوبی و خیر در انتظار تو نیست! به سوی ما بشتاب» (۱).

سخنان امام به پایان می رسد. اشک در چشمان ابو حمزه حلقه زده بود، او در این فکر بود که مرگ برای شیعه واقعی، چقدر زیبا و دلنشین است، و به راستی که این بزرگترین خبر خوشی است که ابو حمزه تاکنون شنیده است.

ص: ۱۹

۱-۶. عن أبي حمزة الثمالي قال: «قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما يصنع بأحدنا عند الموت؟ قال: أما والله يا أبا حمزة ما بين أحدكم وبين أن يرى مكانه من الله ومكانه منّا إلا أن يبلغ نفسه ها هنا - ثم أهوى بيده إلى نحره - ، ألا أبشرك يا أبا حمزة؟ فقلت: بلى جعلت فداك، فقال: إذا كان ذلك أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى عليه السلام معه، يقعد عند رأسه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما تعرفني؟ أنا رسول الله، هلمّ إلينا، فما أمامك خير لك ممّا خلفت، أمّا ما كنت تخاف فقد أمنت، وأمّا ما كنت ترجو فقد هجمت عليه، أيتها الروح أخرجي إلى روح الله ورضوانه، ويقول له على عليه السلام مثل قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. ثم قال: يا أبا حمزة؟ ألا أخبرك بذلك من كتاب الله؟ قول الله: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»»: تفسير أبي حمزة الثمالي ۹۴، تفسير العياشي ج ۲ ص ۱۲۶، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۱۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۸.

خداحافظ ای غم و غصه ها

به راستی هدف خداوند از آوردن ما به این دنیا چه بوده است؟

چرا زندگی این دنیا همواره با بلا و گرفتاری آمیخته است؟

حتماً سخن حضرت علی (علیه السلام) را شنیده ای که فرمود: «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ، این دنیا، خانه ای است که همیشه با بلا و مصیبت همراه است».^(۱)

جالب آنکه هر چه انسان به خدا نزدیک تر شود بلائی بیشتری نصیب او می شود.

به نظر شما علت گرفتار شدن مؤمن به بلا چیست؟

خداوند متعال، روح ما را در عالم قدس و ملکوت خود آفرید، ولی او می دانست این انسان ممکن است دچار غرور شود و هیچ چیز مانند این غده سرطانی غرور نمی تواند مانع کمال انسان شود.

برای همین بود که خدا روح ما را به این دنیای خاکی آورد، دنیایی که با بلا و گرفتاری آمیخته است.

در این دنیا، روح ما با این بلاها و گرفتاری ها درمان می شود و آن بیماری غرور و خودبینی، آرام آرام از بین می رود.

ص: ۲۰

۱- ۷. نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۱۹، عیون الحکم والمواعظ ص ۹۱، دستور معالم الحکم ص ۳۶، شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۲۵۷، کنز العمال ج ۱۶ ص ۲۰۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۰۰۴۲.

یادت هست چند روز پیش به سردرد شدیدی مبتلا شدی، یادت هست که یک درد دندان، چگونه تو را کلافه کرد!

همه این گرفتاری ها مانند پادزهری است که روح تو را از بیماری غرور نجات می دهد.

آری، حال هر چه به خدا نزدیک تر می شوی، هر چه در این درگاه مقام بیشتری پیدا می کنی، می بینی که به بلاهای بیشتری گرفتار می شوی، همه اینها برای این است که تو می خواهی مهمان درگاه خداوند شوی، برای همین باید آلودگی ها از روح و جان تو زدوده شود.

آیا می دانی چگونه روح ما از آلودگی های گناه و معصیت پاک می شود؟

همانطور که جسم انسان با حمام رفتن پاک و تمیز می شود، روح انسان هم با قرار گرفتن در زیر دوش بلا، پاک می شود.

پس از امروز به بعد، با چشمی دیگر به بلا و گرفتاری نگاه کن!

به هر حال، دنیا، جایگاه بلا و گرفتاری مؤمن است و خوشا به حال کسی که این مرحله زندگی خود را با سعادت پشت سر بگذارد و با خوشحالی تمام به سوی سفر آخرت برود.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «وقتی لحظه مرگ مؤمن فرا می رسد ندایی به گوش او می رسد که از غم و غصه دنیا راحت شدی». (۱)

آری، موقعی که مرگ فرا برسد پایان گرفتاری و بلای مؤمن است، او دیگر پاک شده است و روح او صفا پیدا کرده است و مانند پرنده ای که اسیر قفس بوده است آزاد می شود و دعوت خداوند را اجابت می کند.

مؤمن در لحظه مرگ از همه آلودگی های روحی پاک شده است و اکنون می تواند در عالم ملکوت به کمال خود ادامه دهد.

ص: ۲۱

۱- ۸. عن عبد الحمید بن عوّاض ، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا بلغت نفس أحدكم هذه قيل له: أمّا ما كنت تحزن من هم الدنيا وحزنها ، فقد أمنت منه، ويقال له: أمّا ما كنت رسول الله وعلی وفاطمة عليهم السلام» المحاسن ج ۱ ص ۱۷، الفصول المهمّة ج ۱ ص ۳۱۷، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸۴.

آمده ام تا تو را یاری کنم

«عُقبه» یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) بود و به آن حضرت بسیار علاقه داشت.

او یک روز همراه با دوست خود «مُعَلّی» به خانه امام صادق (علیه السلام) رفت.

امام صادق (علیه السلام) به عُقبه رو کرد و فرمود: «ای عقبه، آگاه باش که خداوند متعال، فقط اعمال شیعیان ما را قبول می کند و اعمال دشمنان ما مورد قبول درگاه خداوند واقع نمی شود. به خدا قسم، شیعه ما لحظه جان دادن، با منظره ای روبرو می شود که او را بسیار خوشحال می کند و باعث روشنی چشم او می شود».

امام صادق (علیه السلام) چون سخنش به اینجا رسید سکوت نمود.

به راستی شیعه اهل بیت (علیهم السلام) در لحظه جان دادن چه می بیند و چه می شنود؟

چرا امام صادق (علیه السلام) پرده از این راز بر نمی دارد؟

همه آنهایی که نزد امام هستند مانند تو مشتاق آنند تا بقیه کلام امام صادق (علیه السلام) را بشنوند.

نمی دانم چرا امام به سکوت خود ادامه می دهد.

عُقبه می گوید:

ص: ۲۲

من خطاب به امام صادق(علیه السلام) عرضه داشتم: «آقای من! لحظه جان دادن، شیعه شما چه چیزی می بیند؟».

ولی امام در جواب او فقط پاسخ می دهد که شیعه ما می بیند آنچه را باید ببیند.

عُقبه یازده بار سؤال خود را تکرار می کند و هر بار هم فقط همین جواب کوتاه را از امام صادق(علیه السلام) می شنود.

به راستی چرا امام در این یازده بار، جواب عُقبه را به صورت کامل نمی دهد؟

آیا امام می خواهد ببیند که میزان عشق و علاقه عُقبه به فهمیدن معارف دین تا چه اندازه است؟

به راستی کدام یک از ما این چنین، مشتاق شنیدن حدیث بوده ایم؟

لحظاتی می گذرد، این بار امام صادق(علیه السلام)، عُقبه را صدا می زند و به او می فرماید: «ای عقبه! تو آنقدر سؤال را تکرار کردی که تا جواب خود را نشنوی آرام نداری».

عُقبه پاسخ می دهد: «آقای من! آنچه از شما می شنوم جزء دین من است و من حاضرَم جان خود را در راه دین خود بدهم!».

دوست من!

بین که شیعیان واقعی چگونه بودند و چقدر به فهمیدن، اهمیت می دادند و آن را جزء دین خود می دانستند!

به راستی جامعه ما چقدر از دین واقعی فاصله گرفته است، در آن روزگارها، هر چه

یک نفر به اهل بیت (علیهم السلام) نزدیک تر می شد عشق و شوقش به شنیدن و فهمیدن نیز بیشتر می شد، اما چه شده است که عده ای در جامعه ما خیال می کنند هر چه به اهل بیت (علیهم السلام) نزدیکتر شوند باید دیوانه تر شوند!

به هر حال عُقبه در حضور امام اشک ریخت و گریه کرد!

این گریه برای این است که او می خواهد حدیث و کلام امام صادق (علیه السلام) را به صورت کامل بشنود!

خدایت رحمت کند ای عُقبه!

تو چه تصویر زیبایی از شیعه واقعی برای تاریخ ترسیم کردی!

و شاید اگر امام صادق (علیه السلام) در همان لحظه اول، جواب عُقبه را می داد این تصویر زیبای عشق به شنیدن حدیث در تاریخ ثبت نمی شد.

به هر حال امام صادق (علیه السلام) چون گریه عُقبه را می بیند رو به او می کند و سخن خویش را ادامه می دهد: «شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می بیند».

عُقبه رو به امام می کند و این سؤال را مطرح می کند که شیعه واقعی در لحظه جان دادن، چه کسانی را می بیند؟

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ او می فرماید: «شیعه ما، در لحظه آخر، رسول خدا و امیر مؤمنان (علیه السلام) را می بیند».

عُقبه می پرسد: «آیا پیامبر و حضرت علی (علیه السلام) با مؤمن سخنی هم می گویند؟».

امام می فرماید: «آری، پیامبر و حضرت علی (علیه السلام)، نزد مؤمن حاضر می شوند، رسول خدایم آید و کنار مؤمن می نشیند و حضرت علی (علیه السلام) در پایین پای

دوست من! آیا شما به عیادت بیماری رفته اید که به او خیلی علاقه داشته باشید، حتماً کنار او می نشینید و سعی می کنید صورت خود را به صورت او نزدیک کنید، برای همین خم می شوید و در حالی که به او نزدیک شده اید با او سخن می گوید.

امام صادق(علیه السلام) در ادامه سخن خود چنین ادامه می دهد: «آن وقت رسول خدا به بالین مؤمن می آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک صورت مؤمن برده و به او می فرماید: ای دوست خدا! تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم».

امام صادق(علیه السلام) سخن خود را این گونه ادامه می دهد: «بعد از آن رسول خدا از کنار مؤمن بر می خیزد و حضرت علی(علیه السلام) در کنار مؤمن می نشیند و به او می فرماید: ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور که من همان علی بن ابی طالب هستم که همواره مرا دوست می داشتی! من آمده ام تا تو را یاری کنم».(۱)

جانم به فدای تو ای مولای مهربان که در آن لحظه حساس، دوستان خود را تنها نمی گذاری!

سخن امام صادق(علیه السلام) تمام می شود و اشک در چشم عقبه حلقه می زند، او در این فکر است که چه موقع لحظه مرگ او فرا می رسد تا جمال رسول خدا و حضرت علی(علیه السلام) را نظاره گر باشد.

ص: ۲۵

۱- ۹. عن علی بن عقبه، عن أبيه قال: «دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام أنا والمعلّى بن خنيس، فقال: يا عقبه، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا - وأوماً بيده إلى الوريد - قال: ثم اتكأ وغمز إلى المعلّى أن سله، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأى شيء يرى؟ فردّ عليه بضعة عشر مرّه: أى شيء يرى؟ فقال فى كلّها: يرى، لا يزيد عليها، ثمّ جلس فى آخرها فقال: يا عقبه! قلت: ليبيك وسعديك، فقال: أبيت إلا- أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنّما ديني مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كلّ ساعة؟ وبكيت، فرق لي فقال: يراهما والله، قلت: بأبي أنت وأمي من هما؟ فقال: ذاك رسول الله عليه السلام وعلى عليه السلام، يا عقبه لن تموت نفس مؤنه أبداً حتى تراهما، قلت: فإذا نظر إليهما المؤمن أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا بل يمضى أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله عليه السلام عند رأسه، وعلى عند رجليه، فيكبّ عليه رسول الله عليه السلام فيقول: يا ولي الله أبشر، أنا رسول الله، إنّي خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثمّ ينهض رسول الله فيقوم عليه على صلوات الله عليهما حتى يكبّ عليه فيقول: يا ولي الله ابشر أنا على بن أبى طالب الذى كنت تحبني أمّا لأنفعك. ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنّ هذا فى كتاب الله عزّ وجلّ، قلت: أين هذا جعلت فداك من كتاب الله؟ قال: فى سورة يونس قول الله تبارك وتعالى ها هنا: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآٰخِرَةِ لَا يَبْدِلُ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: المحاسن ج ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸، ورواه الشيخ الكليني فى

الكافي ج ٣ ص ١٢٩ مع اختلاف يسير، وكذلك رواه العياشي في تفسيره ج ٢ ص ١٢ مع اختلاف يسير. قال العلامة المجلسي في شرح هذا الخبر: «إنما ديني مع دمي»: المراد بالدم الحياه ، أى أترك طلب الدين ما دمت حيّاً، فإذا ذهب دمي - أى متّ - كان ذلك - أى ترك الطلب - أو المعنى: أنه إنّما يمكنني تحصيل الدين ما دمت حيّاً، فقوله: فإذا ذهب دمي استفهام إنكارى ، أى بعد الموت كيف يمكنني طلب الدين؟ وفي الكافي: إنّما ديني مع دينك فإذا ذهب ديني كان ذلك، أى إن ديني ، إنّما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك ، فإذا ذهب ديني لعدم علمي بما تعتقده كان ذلك أى الخسران والهلاك والعذاب الأبدى، أشار إليه مبهماً لتفخيمه. وأما استشهاده عليه السلام بالآيه ، فالظاهر أنه فسر البشرى فى الحياه الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون عليه السلام فسّر البشرى فى الآخرة بذلك ؛ لأنّ تلك الحاله من مقدّمات النشأ الآخرة، فالبشرى فى الحياه الدنيا بالمنامات الحسنه كما ورد فى أخبار أخر، أو بما بشر الله فى كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأوّل أظهر.

با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟

یکی از نیازهای عاطفی انسان، نیاز به دوست داشتن می باشد به این معنی که انسان همواره سعی می کند تا به محبوبی عشق بورزد و احساس زیبای عشق خویش را نسبت به او نشان بدهد.

سلامت روانی انسان در گرو برآورده شدن این نیاز می باشد و معمولاً انسان هایی که نتوانسته اند برای خود محبوبی راستین بیابند دچار مشکلات روحی می شوند چرا که روحیه لطیف دوست داشتن از وجود آنان رخ بر می بندد و با يك خلأ عاطفی رو برو می شوند.

انسانی که گرفتار زندگی ماشینی شده است و همواره خود را اسیر تکنولوژی می بیند نیاز بیشتری دارد که به محبوبی عشق بورزد.

اما سخن اینجاست که هر چه این محبوب کامل تر باشد انسان نیز به کمال بیشتری کشیده می شود.

در دستورات دینی ما همواره به این نکته اشاره شده است که محبت به اهل بیت (علیهم السلام) اساس دین می باشد و در واقع این محبت، تنها سرمایه جاودانی ما

است به گونه ای که این محبت در دنیا برای ما آرامش و صفای روح را به ارمغان می آورد و در آخرت هم باعث نجات ما خواهد شد. (۱)

به هر حال، عشق به چهارده معصوم (علیه السلام)، سرمایه گرانقدری است که به ما ارزانی شده است و ما باید شکرگزار آن باشیم و تلاش کنیم تا از این سرمایه، جهت رشد و تعالی خود و جامعه، بهره ببریم.

اما من می خواهم در اینجا سؤالی را از شما بنمایم و آن این است که ما چه موقع به محبت اهل بیت (علیهم السلام)، بیشترین نیاز را داریم؟

به عبارت دیگر در کدامین موقع است که این محبت، بیشترین کارایی را برای ما دارد؟

آیا مایل هستید که جواب این سخن را از امام صادق (علیه السلام) بشنوید؟

آن حضرت به شیعیان خود رو کرده و فرمودند: «در هنگام جان دادن، آن لحظه ای که روح از جسم شما خارج می شود، به محبت ما، بیشترین نیاز را خواهید داشت». (۲)

اکنون تصوّر کن، آن لحظه ای که مرگ فرا رسیده و عزرائیل برای قبض روح آمده است.

آن موقعی که دیگر زبانت بند آمده است و قدرت حرف زدن نداری!

آن زمانی که هیچ کس از فرزند و همسر و دوست نمی توانند به تو کمکی بکنند!

در آن هنگام، دنیا در چشم تو تیره و تار می شود و آرام آرام باید از این دنیا دل بکنی و به دنیای تازه ای قدم بگذاری که نسبت به آن هیچ شناختی نداری!

درست در همان لحظه است که محبت و علاقه تو به اهل بیت (علیهم السلام)، مایه نجات تو می شود و غم از دل تو می زداید چرا که این عشق به اهل بیت (علیهم السلام)، گنجی بزرگ است که در قلب خود پس انداز کرده ای.

آیا به یاد می آوری هر وقت ماه محرم می شد در مجالس عزاداری امام

ص: ۲۷

۱- ۱۰. سعید بن یسار عن أبي عبد الله عليه السلام: «هل الدين إلا الحب»: الخصال ص ۲۱، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۲۷، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۳۲۷. عن فضیل بن یسار، عن أبي جعفر عليه السلام: «بُني الإسلام على خمس، على الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية، ولم يناد بشيء كما نودي بالولاية...»: الكافي ج ۲ ص ۱۸، الخصال ص ۲۷۸، فضائل الأشهر الثلاثة ص ۸۶، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۳، ۱۸، شرح الأخبار ج ۲ ص ۲۷۷.

٢- ١١. . عن قتيبه الأعشى، عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال: «أما إنّ أحوج ما تكونون فيه إلى حَبنا حين تبلغ نفس أحدكم هذه - وأوماً بيده إلى نحره - ثم قال: لا بل إلى ها هنا - وأهوى بيده إلى حنجرته -، فيأتيه البشير فيقول: أمّا ما كنت تخافه فقد أمنت منه»: المحاسن ج ١ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٧.

حسین(علیه السلام) شرکت می کردی و به عشق اهل بیت(علیهم السلام)، اشک می ریختی!

یادت هست چگونه با سختی به سفر کربلا رفتی و ضریح شش گوشه امام مظلومان را زیارت کردی!

آن کارهای زیبای تو همه در این لحظه جان دادن برای تو فایده ای بس بزرگ دارد و آن فایده این است که ترس از مرگ را از دل تو می زداید.

چرا امام صادق(علیه السلام) در این کلام خود، عشق به اهل بیت(علیهم السلام) را مایه برطرف شدن ترس از مرگ معرفی می کند و نسبت به بقیه فایده های این محبت سکوت می کند؟

من مدت زیادی در این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که به راستی که در آن لحظه های حساس جان دادن، هیچ چیز مانند محبت به اهل بیت(علیهم السلام) به درد ما نمی خورد.

آری در آن لحظه، محبت اهل بیت(علیهم السلام) کار خود را می کند و این ترس و اضطراب را برطرف می کند.

امروزه روان شناسان برای درمان اضطراب در زندگی، مطالعه و تحقیق می کنند و به نتایج جالبی هم رسیده اند.

اما مطالعات آنها هر چه قدر هم خوب باشد فقط در محدوده همین زندگی دنیایی است و نمی تواند آن اضطراب بزرگ لحظه جان دادن را برطرف سازد.

به راستی اگر بخواهیم برای رفع اضطراب کاری بکنیم خوب است تلاش کنیم تا آن اضطراب بزرگ را درمان کنیم! اضطراب لحظه جان دادن!

بنازم مکتب شیعه را که برای درمان آن اضطراب بزرگ نسخه ای زیبا پیچیده است.

از امروز بیایم در عشق و محبت خود به اهل بیت (علیهم السلام) راستین باشیم، و تلاش کنیم که شیعه واقعی آنها باشیم و گرد معصیت و گناه نگردیم.

و اگر به راستی، اهل بیت (علیهم السلام) را دوست داشته باشیم دیگر در لحظه جان دادن، هراسی نخواهیم داشت چرا که به بالین ما عزیزی می آید که از همه روان شناسان دنیا بهتر است!

او می آید تا اضطراب ما را درمان کند، او قدرتی خدایی دارد، کلام او اثری عجیب دارد!

اصلاً دیدن او، درمان هر غم و اندوهی است و زیارتش شادمانی را به دل می آورد.

نمی دانم او را شناختی یا نه؟

کسی که تو یک عمر دم از عشق و محبت او زدی، اکنون که می خواهی جان بدهی تو را تنها نمی گذارد!

این لحظه، لحظه تنهایی توست و او خود می داند که تو چقدر به نگاه او محتاج هستی!

برای همین به کمک تو می آید و با تو سخن می گوید که نترس من با تو هستم!

و آن لحظه ای که تو صدای او را بشنوی و جمالش را ببینی، دیگر غمی به دل نداری، مرگ برای تو شیرین می شود، چرا که در لحظه جان دادن، محبوب خود را می بینی، صدایش را می شنوی، بوی خوش او را احساس می کنی، مهربانی او را نگاه می کنی!

و اشک شوق می ریزی، چون تو باور نمی کنی که مولایت این قدر مهربان باشد که

به سر بالین تو بیاید!

و تو باور نمی کنی که مولایت، مهمانت شده باشد.

در حیرتی بس بزرگ باقی می مانی!

مانده ای چه کنی، چه بگویی!

و مولای تو که این صحنه را می بیند خطاب به تو می کند: «من همان علی بن ابی طالبی هستم که همواره دوستم می داشتی».^(۱)

و اکنون شک تو به یقین مبدل گشته است، آری، مولایت به دیدارت آمده است، و تو فقط اشک می ریزی!

به صورت مولای خود خیره می شوی و با قطرات اشک از او تشکر می کنی!

ص: ۳۰

۱- ۱۲. عن أبي عبد الله عليه السلام في حديثٍ طويلٍ أخذنا منه موضع الحاجة: «فيقوم عليه عليٌّ حتّى يكبّ عليه فيقول: يا وليّ الله، ابشر، أنا عليّ بن أبي طالب الذي كنت تحبّني، أما لأنفعك...»: المحاسن ج ۱ ص ۱۷، الكافي ج ۳ ص ۱۲۹، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸.

آری، تو سعادتمند شدی!

نمی دانم مرا می شناسی یا نه؟

من «سعید بن یسار» هستم و در شهر کوفه زندگی می کنم و از شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) بوده و بارها خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیده ام و از آن حضرت احادیثی را نقل کرده ام و همه علمای شیعه، مرا شخص راستگو و مورد اعتمادی می دانند. (۱)

آیا می خواهید شما را با زکریا آشنا سازم؟

«زکریا بن سبور» یکی از دوستان بسیار صمیمی من بوده و او هم انسانی مورد اعتماد می باشد. (۲)

من و او روزگاران زیادی را با هم سپری کردیم و در راه نشر احادیث و سخنان امام صادق (علیه السلام) ای زیادی نمودیم.

چند روزی است که دوست من، زکریا در بستر بیماری قرار گرفته است و من گاه گاهی به او سر می زنم، اما امروز خبر دار شدم که حال او بدتر شده است و برای همین با عجله خود را به خانه او رساندم.

هنگامی که وارد خانه او شدم، دیدم که فرزندان و دوستان، گرد او جمع شده اند و گریه

ص: ۳۱

۱- ۱۳. سعید بن یسار الضُّبَیعی، کوفی، ثقه...: رجال النجاشی رقم ۴۷۸ ص ۱۸۱، الفهرست للشیخ الطوسی ص ۲۱۹، رجال الطوسی ص ۲۱۳، رجال ابن داوود ص ۱۷۲، رجال ابن داوود ص ۸۰، نقد الرجال ج ۲ ص ۳۳۰.
۲- ۱۴. رجال الطوسی ص ۲۱۰، خلاصه الأقوال ص ۱۵۰.

می کنند.

من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم چرا که من یکی از بهترین دوستان خود را از دست می دادم.

جلو رفتم و در کنار بستر او نشستم، هر چه با او سخن گفتم او جوابی نداد، برای همین اشک در چشمان من حلقه زد.

اما ناگهان دیدم که زکریا دست راست خود را باز کرده و به سوی بالا آورد، مثل اینکه می خواست با کسی دست بدهد.

و بعد یک جمله گفت: «دست من سعادت‌مند شد یا علی».

من منظور او را نفهمیدم، به راستی منظور او چه بود؟

او با چه کسی سخن گفت؟

در آنجا کسی که نام او علی باشد نبود.

من در این فکر فرو رفته بودم که معنای این کار زکریا چه بود.

بعد از لحظاتی روح زکریا به سوی عالم باقی، شتافت و صدای گریه و ناله از منزل او بلند شد.

وقتی مردم خیر وفات زکریا را شنیدند، جمع شدند و ما بدن او را غسل داده و کفن کردیم و بدن او را تشییع نموده و به خاک سپردیم.

اما برای من این سؤال مانند یک معمای بی جواب باقی ماند که آن لحظه آخر عمر، زکریا با چه کسی حرف زد؟

منظور او از آن جمله چه بود؟

با خود گفتم خوب است به مدینه سفر کنم و به زیارت امام صادق (علیه السلام) شرفیاب

ص: ۳۲

شوم و امام خود را ملاقات کنم و در ضمن از آن حضرت در مورد جریان زکریا، توضیح بخواهم.

بنابراین برای سفر به مدینه آماده شده و به سوی مدینه حرکت کردم.

بعد از زیارت قبر رسول خدا، به خانه امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم و بعد از سلام و عرض ادب، در خدمت حضرت نشستم.

گویا خبر وفات زکریا به امام صادق (علیه السلام) رسیده بود، پس آن حضرت رو به من کرد و فرمود: «به من خبر بده که هنگام جان دادن زکریا، از او چه شنیدی؟».

من گفتم: «آقای من! من در آخرین لحظات، بر بالین زکریا حاضر بودم او دست خود را باز کرد، گویی می خواست با کسی دست بدهد و بعد چنین گفت: دست من سعادت مند شد یا علی».

امام صادق (علیه السلام) رو به من کرد و فرمود: «به خدا قسم، در آن لحظه زکریا، حضرت علی (علیه السلام) را دیده است».

حالا من فهمیدم که منظور زکریا چه بوده است!

زکریا در لحظه مرگ، حضرت علی (علیه السلام) را دیده بود چرا که آن حضرت به شیعیان خود قول داده است که در لحظه جان دادن به دیدن آنها بیاید!

خوشا به حالت ای زکریا که در لحظه جان دادن مولای خود را دیدی و جان دادی!

عجب، چرا من از این نکته غافل بودم!

زکریا، در لحظه جان دادن با حضرت علی (علیه السلام) حرف می زد!

آری، او دست خود را باز کرد چون می خواست با حضرت علی (علیه السلام) دست بدهد و چون دست او در دستان مهربان مولایش قرار گرفت گفت: «دست من سعادت مند شد!».

او گرمای مهربانی و وفاداری مولای خویش را با دست خود لمس کرد برای همین بود که با آن جمله از سعادت خویش خبر داد. (۱)

ص: ۳۴

۱- ۱۵. عن سعید بن یسار أنه حضر أحد ابني سابور وكان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما - ولا أحسبه إلا زكريا بن سابور - قال: «فحضرتة عند موته ، قال: فبسط يده ثم قال: ابيضت يدي يا علي ، قال: فدخلت علي أبي عبد الله عليه السلام... فقال: أخبرني خبر الرجل الذي حضرتة عند الموت، أي شيء سمعته يقول ؟ قلت بسط يده فقال: ابيضت يدي يا علي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: رآه والله رآه والله رآه والله: اختيار معرفه الرجال ج ۲ ص ۶۲۶، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۲، ومعناه أن المحتضر رأى الإمام علي عليه السلام وقد صافحه ، ولذا قال: ابيضت يدي يا علي: راجع هامش: الإيقاظ من الهجعه بالبرهان علي الرجعه، للحزب العاملي ص ۲۱۲.

مولای من! مرا تنها نگذار!

نمی دانم نام «سید حمیری» را شنیده ای یا نه؟

سید حمیری شاعری بلند مرتبه بود که عشق و علاقه زیادی به حضرت علی (علیه السلام) داشت و همواره فضائل آن حضرت را با شعر بیان می کرد.

او در زمان امام صادق (علیه السلام) زندگی می کرد و اشعار پر محتوا و دلنشین او به زبان عربی نقش مهمی در ترویج مکتب اهل بیت (علیهم السلام) داشت و امام صادق (علیه السلام) او را به «سید شاعران» خطاب نمود. (۱)

به هر حال اشعار او در مدح و فضیلت حضرت علی (علیه السلام)، زبانزد همه بود.

اکنون سید حمیری بیمار است و همه از شفای او نا امید شده اند.

آیا موافقی با هم به عیادت این شاعر نامدار شیعه برویم؟

وارد خانه او می شویم، تمام آشنایان و همسایگان او به خانه او آمده اند.

شیعیان خبر دار شده اند که آخرین لحظه های عمر آن شاعر بزرگ است برای همین همه به دیدن او آمده اند.

از شما چه پنهان بعضی از ناصبی ها هم آمده اند ببینند که سید چگونه جان

ص: ۳۵

۱- ۱۶. . روی أنّ الصادق علیه السلام لقيه فقال: «سمّتك أمّك سيّداً ووفقت في ذلك ، أنت سيّد الشعراء»: الغدير ج ۲ ص ۲۴۰.

می دهد.

ناصری ها را می شناسی؟ همان هایی که دشمنی حضرت علی (علیه السلام) را به دل دارند!

نمی دانم سر و کله اینها برای چه اینجا پیدا شده است؟

چه کسی به آنها خبر داده است؟

آنها که به خون سید حمیری تشنه اند پس برای چه به عیادت او آمده اند؟

شاید اینها آمده اند تا مرگ سید حمیری را جشن بگیرند برای اینکه سید حمیری مثل خاری در چشمشان بود.

سید حمیری همواره فضائل حضرت علی (علیه السلام) را برای مردم بازگو می کرد، برای همین مرگ او، موجب شادی دشمنان شیعه می شود.

به هر حال، مرگ به سراغ همه می آید، اکنون سید حمیری در بستر افتاده است و مردم صورت زیبای او را می بوسند و با او سخن می گویند اما او را دیگر توان سخن گفتن نیست.

نگاه کن!

در صورت سید حمیری، نقطه سیاهی پدیدار می شود و آرام آرام، این سیاهی به پیش می رود تا این که همه صورت سید سیاه می شود!

این خبر خوشایندی نیست!

سید حمیری که یک مدافع بزرگ مکتب شیعه است چرا اکنون صورتش سیاه شده است؟

نگاه کن بین که ناصر ها چقدر شاد هستند و فریاد می زنند: «دیدید که سید حمیری رویش سیاه شد؟»

ص: ۳۶

چرا مولایش او را کمک نمی کند؟ ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بر دارد اما گوش نکرد، اکنون سزای کار خویش را می بیند!».

همه دوستان سید ناراحت هستند، واقعاً چه شده است، چرا صورت سید در این لحظه های آخر، سیاه شده است؟ شیعیان سرهای خود را پایین انداخته اند و از ناصبی ها خجالت می کشند.

غم و غصه از دست دادن سید حمیری از یک طرف، و از طرف دیگر، زخم زبان ناصبی ها، همه را کلافه کرده است. خدایا، چه کنیم؟ جواب این ناصبی ها را چه بدهیم؟

نگاه کن، در صورت سیاه سید حمیری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر می شود و آرام آرام تمام صورت سید را می گیرد! صورت سید روشن و نورانی می شود!

مردم! نگاه کنید صورت سید نورانی شد!

مردم هجوم می آورند، آری صورت او مثل ماه می درخشد!

خنده بر لبهای سید نشسته است! سید حمیری می خندد!

او می خواهد حرف بزند!

این قدر سرو صدا نکنید!

مردم! آرام باشید، سید می خواهد سخن بگوید!

همه ساکت می شوند تا آخرین سخن سید را بشنوند!

همه به گوش باشید، قلم و دوات بیاورید آخرین کلام او را بنویسید: «كَذِبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَنْ يُنْجِيَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ».

ترجمه سخن او این می شود: «چقدر در اشتباهند کسانی که خیال می کنند حضرت علی (علیه السلام)، دوست خود را در سختی ها تنها می گذارد! خداوند به خاطر مولایم علی (علیه السلام)، از گناهانم چشم پوشی کرد».

همه شیعیان شاد شدند و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، شرمند شدند و سرهای خود را پایین انداختند.

آری، حضرت علی (علیه السلام)، دوستان خود را تنها نمی گذارد، وفا از آن حضرت، درس وفا آموخته است، چگونه می شود که او دوستان خود را فراموش کند!

بعد سید زیر لب چنین زمزمه کرد:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

أَهْدَىٰ أُمَّةً أَمِيرًا مُّؤْمِنِينَ

سپس سید حمیری جان به جان آفرین تسلیم کرد. (۱)

ص: ۳۸

۱- ۱۷. . حَدَّثَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَوْنٍ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى السَّيِّدِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَمِيرِيِّ عَائِدًا فِي عِلَّتِهِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا، فَوَجَدْتَهُ يُسَاقُ بِهِ، وَوَجَدْتُ عِنْدَهُ جَمَاعَةً مِنْ جِيرَانِهِ وَكَانُوا عِثْمَانِيَّةً، وَكَانَ السَّيِّدُ جَمِيلَ الْوَجْهِ، رَحِبَ الْجَبْهِ، عَرِيضَ مَا بَيْنَ السَّالْفَيْنِ، فَبَدَتْ فِي وَجْهِهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءَ مِثْلِ النَّقْطَةِ مِنَ الْمَدَادِ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تَزِيدُ وَتَنْمِي حَتَّى طَبَقَتْ وَجْهَهُ بِسَوَادِهَا، فَاعْتَمْتُ لِذَلِكَ مِنْ حَضْرِهِ مِنَ الشَّيْعَةِ، وَظَهَرَ مِنَ النَّاصِبِ سُرُورٌ وَشِمَاتَةٌ، فَلَمْ يَلْبَثْ بِذَلِكَ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى بَدَتْ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ مِنْ وَجْهِهِ لَمْعَةٌ بِيضَاءَ، فَلَمْ تَزَلْ تَزِيدُ أَيْضًا وَتَنْمِي حَتَّى أَسْفَرَ وَجْهَهُ وَأَشْرَقَ، وَافْتَرَّ السَّيِّدُ ضَاحِكًا مُسْتَبْشِرًا، فَقَالَ: كَذَبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَنْ يَنْجِيَ مَحَبَّةً مِنْ هُنَاتِ قَدِّ وَرَبِّي دَخَلَتْ جَنَّةً عَدْنًا وَعَفَا لِي الْإِلَهَ عَنْ سَيِّئَاتِي فَأَبْشُرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ وَتَوَالُوا الْوَصِيَّ حَتَّى الْمَمَاتِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالْصِّفَاتِ ثُمَّ أَتَبَعَ قَوْلَهُ هَذَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ اغْمَضَ عَيْنَهُ لِنَفْسِهِ، فَكَأَنَّمَا كَانَتْ رُوحُهُ زَبَالَه طَفَّتْ أَوْ حِصَاهُ سَقَطَتْ. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: قَالَ لِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَوْنٍ: وَكَانَ أُذُنُهُ حَاضِرًا، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، مَا مِنْ شَهِيدٍ كَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ، أَخْبَرَنِي - وَإِلَّا صَمْتًا - الْفَضِيلُ بْنُ يَسَّارٍ، عَنْ أَبِي، جَعْفَرٍ وَعَنْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُمَا قَالَا: حَرَامٌ عَلَى رُوحٍ أَنْ تَفَارِقَ جَسَدَهَا حَتَّى تَرَى الْخُمْسَةَ: مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا، بِحَيْثُ تَقَرَّرَ عَيْنُهَا، أَوْ تَسَخَّنَ عَيْنُهَا، فَانْتَشَرَ هَذَا الْحَدِيثُ فِي النَّاسِ، فَشَهِدَ جَنَازَتَهُ وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ وَالْمُفَارِقُ»: الْمَنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرَآشُوبَ ج ۳ ص ۲۳، الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ ص ۶۲۸، الْفُصُولُ الْمَهْمَةُ ج ۱ ص ۳۲۱، كَشَفُ الْغَمِّهِ ج ۲ ص ۴۰.

آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟

جبرئیل یکی از فرشتگان می باشد و در درگاه خداوند مقامی بس بزرگ دارد.

او امین وحی می باشد و کتابهای آسمانی را برای پیامبران می آورد همانطور که قرآن را از طرف خداوند بر پیامبر ما نازل نمود.

اکنون سؤال من این است بعد از اینکه نزول قرآن تمام شد آیا باز هم جبرئیل به روی زمین می آید؟

خیلی ها خیال می کنند که جبرئیل فقط کار نزول وحی را انجام می دهد و برای همین در جواب من می گویند که جبرئیل، دیگر به زمین نمی آید چون پیامبر ما آخرین پیامبران بود و دیگر هیچ کتاب آسمانی، نازل نخواهد شد.

البته درست است که جبرئیل هرگز برای آوردن وحی به روی زمین نخواهد آمد اما او برای انجام کارهای دیگر به زمین می آید.

نمی دانم شنیده ای هنگامی که مؤمنی می خواهد جان بدهد جبرئیل هم به بالین او حاضر می شود؟

حتماً سؤال می کنی در لحظه جان دادن مؤمن، جبرئیل برای چه به بالین مؤمن

می آید؟

جریان از این قرار است: هنگامی که عزرائیل (مأمور قبض روح انسان ها) می خواهد برای گرفتن جان مؤمن بیاید، جبرئیل نیز همراه او می آید.

مؤمن نگاه می کند می بیند که لحظه جان دادن او فرا رسیده است، اما قبل از هر چیز جبرئیل رو به عزرائیل می کند و می گوید: «ای عزرائیل! این کسی که می خواهی جانش را بگیری، رسول خدا و خاندان پاک او را دوست دارد، پس تو هم او را دوست داشته باش و با او مهربان باش».^(۱)

آری، جبرئیل می آید تا به عزرائیل سفارش کند که با مؤمن، مهربان باشد، و تو خود فکر کن که این سفارش جبرئیل چقدر می تواند مایه آرامش مؤمن شود، در آن لحظه حساس، مؤمن چون صدای آرام و مهربان جبرئیل را می شنود ترس او بر طرف می شود.

ص: ۴۰

۱- ۱۸. عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك، يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إنَّ المؤمن إذا حضرته الوفاة... يحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل عليهم السلام...، وقال جبرئيل لميكائيل وإسرافيل عليهم السلام مثل ذلك، ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنَّه ممن كان يحبَّ محمَّداً وآله ويتولَّى عليّاً وذريته، فارفق به...»: تفسير الفرات ص ۵۵۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۲.

مرگ آسوده در پرتو ایمان

به امام رضا(علیه السلام) خبر دادند که یکی از یاران شما، در حال جان دادن می باشد و لحظه های سختی را پشت سر می گذارد.

امام رضا(علیه السلام) تا این سخن را شنید تصمیم گرفت به عیادت او برود پس همراه با یاران خود به سوی خانه آن شخص حرکت کرد.

امام وارد خانه شد و در کنار بستر آن بیمار نشست و به او فرمود: «حال شما چگونه است؟».

او در پاسخ عرضه داشت که دیگر عمرم به سر آمده است و مرگم به زودی به سراغم می آید.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: «مرگم را چگونه می دانی؟».

او در پاسخ گفت که مرگم را بسیار سخت و دردناک می دانم.

امام(علیه السلام) فرمود: «ایمان خود را به خدا و ولایت ما اهل بیت محکم کن، که مرگم را آسوده

اینجا بود که آن مرد، زیر لب، اعتقاد به یگانگی خدا و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را زمزمه کرد.

لحظاتی گذشت، ناگهان آن مرد رو به امام رضا (علیه السلام) کرد و گفت: «اینان فرشتگان الهی هستند که برایم هدیه های گرانبهای بهشتی آورده اند، آنان در حضور شما ایستاده اند، آیا به آنها اجازه می دهید که بنشینند».

و امام رضا (علیه السلام) فرمود: «ای فرشتگان، می توانید بنشینید».

همه نگاه ها متوجه این مرد شده بود، خوشا به حال او که در این لحظه آخر چنین سعادت مند شده است که امام رضا (علیه السلام) و فرشتگان الهی به بالین او آمده اند.

لحظاتی گذشت، و این مرد چشمان خود را روی هم گذاشت و در آرامش فرو رفت.

ناگهان چشمان خود را باز کرد و رو به امام رضا (علیه السلام) کرد و گفت: «این رسول خدا می باشد که همراه با حضرت علی و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان (علیهم السلام)، بر بالین من آمده اند».

این آخرین سخن آن مرد بود و بعد از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم کرد. (۱)

ص: ۴۲

۱- ۱۹. «مرض رجل من أصحاب الرضا عليه السلام فعاده ، فقال: كيف تجدك ؟ قال لقيت الموت بعدك - يريد ما لقيه من شدة مرضه - فقال: كيف لقيته؟ قال: شديداً أليماً، قال: ما لقيته إنما لقيت ما يبدو به ويعرفك بعض حاله، إنما الناس رجلاًن: مستريح بالموت، ومستراح منه، فجدد الإيمان بالله وبالولاية تكن مستريحاً، ففعل الرجل ذلك ، ثم قال: يا بن رسول الله ، هذه ملائكة ربّي بالتحيات والتحف يسلمون عليك وهم قيام بين يديك ، فأذن لهم في الجلوس، فقال الرضا عليه السلام: اجلسوا ملائكة ربّي، ثم قال للمريض: سلّموا بالقيام بحضرتي ؟ فقال المريض: سألتهم فذكروا أنه لو حضر ك كل من خلقه الله من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتى تأذن لهم، هكذا أمرهم الله عز وجل، ثم غمض الرجل عينيه وقال: السلام عليك يا بن رسول الله ، هذا شخصك مائل لي مع أشخاص محمد ومن بعده الأئمة عليهم السلام وقضى الرجل»: معاني الأخبار ص ۲۸۹، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۲۶، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۵۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۳ ص ۱۲۷.

دعوت نامه ای از سوی خدا

خیلی طبیعی است که ما مرگ را خوش نداشته باشیم، زیرا با فرا رسیدن مرگ، باید از این دنیا دل کنده و وارد دنیایی شویم که هیچ شناختی از آن نداریم.

اما من در اینجا می خواهم پرده از حقیقتی بردارم و آن این است که بالا-خره همه انسان های مؤمن، روزی، عاشق مرگ می شوند.

به راستی چند نفر را می شناسید که مرگ را دوست داشته باشند؟ تا چه رسد به این که عاشق مرگ باشند!

شاید خیال کنیم همه افرادی که مرگ را دوست ندارند، مؤمن واقعی نیستند چون مؤمن واقعی مرگ را دوست دارد.

اما من می خواهم بگویم که خیلی از همین مردم عادی، روزی عاشق مرگ می شوند.

آری، نشانه مؤمن این است که عاشق مرگ باشد اما در چه موقعی؟ و در کجا؟

امام صادق(علیه السلام) در سخن خود اشاره به این نکته می کند که در لحظه جان دادن، مؤمن عاشق مرگ می شود.

پس اگر ما الآن مرگ را دوست نداشته باشیم، عیبی نیست، مهم، آن لحظه های آخر است که عاشق مرگ شویم.

آری، مؤمن در آخرین لحظه های زندگی این دنیا، مرگ برایش از هر چیزی شیرین تر می شود و این وعده خداوند است.

دیگر وقت آن شده است که برای شما سخن امام صادق(علیه السلام) را بیان کنم.

«سدیر» یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) است، یک روز او از آن حضرت سؤال کرد: «آقای من! آیا مؤمن، مرگ را بد می شمارد؟»

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «نه، به خدا قسم، مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد! وقتی عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می آید، در آغاز، مؤمن دچار هراس می شود، اما عزرائیل به سخن در می آید و خطاب به مؤمن می گوید: نترس و هراس نداشته باش، زیرا که من از پدر، نسبت به تو مهربان تر خواهم بود.

ای مؤمن! چشم خود را باز کن! نگاه کن! این رسول خدا است، آنها هم حضرت علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان(علیهم السلام) می باشند که به دیدن تو آمده اند».

پس مؤمن چشم خود را باز می کند و می بیند که چهارده معصوم(علیه السلام) در کنار اویند!

آن گاه صدایی به گوش مؤمن می رسد.

خدایا، این صدای کیست؟

این صدای فرشته ای از فرشتگان الهی است که مأمور می باشد تا این کلام خدا را به گوش مؤمن برساند.

آری، خدای متعال دستور داده است تا این فرشته از طرف او با مؤمن چنین بگوید: «ای بنده من! به سوی پروردگار خود باز گرد تا با بندگان خوب من که همان چهارده معصوم (علیه السلام) هستند، همراه باشی و وارد بهشت من گردی».

مؤمن چون این صدا را می شنود که خدای متعال او را به سوی خود فرا می خواند و از او دعوت می کند تا در بهشت او مسکن گزیند، مرگ را در کام خود شیرین می یابد و عاشق مرگ می شود.

آری، اینجاست که دری به سوی بهشت، مقابل دیدگان مؤمن، ظاهر می شود و او جایگاه و منزل خود را در بهشت می بیند.

امام صادق (علیه السلام) در آخر سخن خود می فرماید: «در آن هنگام هیچ چیز نزد مؤمن دوست داشتنی تر از جان دادن نیست» (۱).

ص: ۴۵

۱ - ۲۰. عن سدير الصيرفي قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله، هل يُكره المؤمن على قبض روحه؟ قال: لا - والله، إنه إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا ولي الله لا تجزع، فوالذي بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم لأننا أبرّ بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضرك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة رفقاؤك، قال: فيفتح عينيه فينظر فينادي روحه مناد من قبل ربّ العزّة، فيقول: يا أيّتها النفس المطمئنة إلى محمّد وأهل بيته، ارجعي إلى ربّك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلي في عبادي - يعني محمّد أو أهل بيته - وادخلي جنتي، فما من شيء، أحبّ إليه من استلال روحه واللحوق بالمنادي»: الكافي ج ۳ ص ۱۷۸، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۶. عن عبد الرحيم قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: إنّما أحدكم حين يبلغ نفسه ها هنا، ينزل عليه ملك الموت فيقول: أمّا ما كنت ترجو فقد أعطيت، وأمّا ما كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنّة، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنّة...»: دعائم الإسلام ج ۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۷، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۱۰.

دعایی برای لحظه آخر

به پیامبر خبر دادند که یکی از یاران شما، آخرین لحظه های عمر خود را سپری می کند.

آن حضرت با شنیدن این خبر از جا بلند شد و همراه با گروهی از یاران خود به سوی خانه او حرکت کرد.

پیامبر وارد خانه شدند و در کنار بستر او قرار گرفتند اما او در حالی بود که متوجه حضور آن حضرت نشد زیرا لحظه های جان دادن را به سختی سپری می کرد.

پیامبر با دیدن این منظره، ناراحت شده و رو به عزرائیل کرد و فرمود: «ای عزرائیل، فرصتی به این مرد بده تا با او سخن بگویم».

و تو خود می دانی که پیامبر می تواند عزرائیل را ببیند و با او سخن بگوید و سخن آن حضرت هم مورد قبول عزرائیل واقع می شود چرا که همه فرشتگان مأمورند تا به دستورات پیامبر گوش فرا دهند.

ص: ۴۶

بعد از این که سخن پیامبر با عزرائیل تمام شد همه دیدند که کم کم حال آن مرد بهتر و بهتر شد تا اینکه به شرایط عادی بازگشت.

آن مرد چشم خود را باز کرد و دید که وجود مقدس پیامبر در کنار او نشسته است، پس خدمت آن حضرت سلام کرد.

پیامبر در حالی که لبخندی دلنشین به لب داشت به او فرمود: «چه خبر؟ در آن حالت چه می دیدی؟».

آن مرد گفت: «ای رسول خدا! صحنه عجیبی بود، در آن حال، تاریکی و سیاهی را می دیدم که به سوی من می آمد».

آن مرد در زندگی خود گناहانی انجام داده بود که در لحظه مرگ به شکل سیاهی در مقابلش ظاهر شده و او را غرق ترس و وحشت کرده بودند.

پیامبر که جواب آن مرد را شنید رو به او کرد و فرمود: «این دعایی را که من می گویم بخوان: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعَاصِيكَ وَأَقْبَلْ مِنِّي الْيُسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ! بار خدایا! گناهان زیاد مرا ببخشای و اعمال نیک مرا که بسیار کم است قبول نما».

آن مرد این دعا را زیر لب زمزمه کرد و دوباره بی هوش شد.

پیامبر لحظاتی صبر کرد تا اینکه آن مرد به هوش آمد، آن موقع از او سؤال کرد که در آن حالت بی هوشی، چه منظره ای را دیدی؟

آن مرد گفت:

ص: ۴۷

«ای رسول خدا، دیدم که نورسفیدی به سوی من می آمد».

اینجا بود که پیامبر خیلی خوشحال شد و گل لبخند به صورت مبارکش نشست و رو به بستگان آن مرد کرد و فرمود: «خدا گناهان این مرد را بخشید».

و بعد از لحظاتی آن مرد جان به جان آفرین تسلیم کرد.

امام صادق (علیه السلام) بعد از نقل این جریان، فرمودند: «هرگاه به بالین کسی رفتید که در حال جان دادن است، این دعا را برای او بخوانید».^(۱)

آری، دعا می تواند دوی هر دردی باشد، و در آن لحظه های جان دادن بهترین راه برای کسب بخشش خداوند می باشد.

بیاید با خود عهد کنیم که هرگاه دیدیم کسی در حال جان دادن است به جای گریه و زاری، این دعا را برای او بخوانیم، می خواهد آن شخص، دوست و آشنای ما باشد یا یک فرد غریبه، به امید آنکه افرادی پیدا شوند که در لحظه جان دادن ما، این دعا را برای ما بخوانند.

ص: ۴۸

۱- ۲۱. . سالم بن ابی سلمه، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقیل: یا رسول الله ، إن فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ومعه ناس من أصحابه حتى أتاه وهو مغمى عليه، قال: فقال: یا ملك الموت كف عن الرجل حتى أسأله، فأفاق الرجل فقال النبي صلى الله عليه و آله وسلم: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، فقال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال: السواد، فقال النبي صلى الله عليه و آله وسلم: قل: اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك، واقبل مني اليسير من طاعتك، فقال ثم أغمى عليه ، فقال: یا ملك الموت خفف عنه ساعة حتى أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، قال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال، البياض، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: غفر الله لصاحبكم. قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حضرتم ميتاً فقولوا له هذا الكلام ليقوله»: الكافي ج ۳ ص ۱۲۵، وسائل الشيعه ج ۱۶۶۷۲، الحدائق الناظره ج ۳ ص ۳۶۳، جواهر الكلام ج ۴ ص ۱۷، ذخيره المعاد ج ۱ ص ۸۱، مصباح الفقيه ج ۱ ص ۳۴۷.

فرشتگان با شاخه گل آمده اند

همه شما داستان شیطان را شنیده اید، او سالیان سال عبادت خدا را نمود اما وقتی که خداوند به او فرمود که بر آدم سجده کن، حاضر نشد تا این دستور خداوند را انجام دهد و به همین علت بود که برای همیشه از درگاه قرب الهی دور شد.

از آن روز به بعد شیطان تلاش می کند تا مانع سعادت و کمال انسان ها شود و با انواع حيله ها بر سر راه خوشبختی فرزندان آدم، قرار می گیرد تا آنها را به راه گمراهی و بیچارگی بکشانند.

به هر حال، شیطان، دشمن انسان است و همه تلاش خود را در راه گمراهی او صرف می کند.

البته خداوند متعال وعده فرموده است که بندگان خوب خود را در مقابل نقشه شیطان، کمک نموده و آنها را یاری نماید.

نمی دانم شنیده ای یا نه، وقتی بنده مؤمنی از دنیا می رود فریاد و ناله شیطان

بلند می شود.

شاید با خود بگویی ما تا به حال شنیده بودیم که شیطان از مرگ انسان های خوب خوشحال می شود اما حالا حرف تازه ای می شنویم که با مرگ یک بنده خوب خدا، شیطان ناله سر می دهد و گریه می کند!!

البته تو خود می دانی که من این سخن را بدون دلیل نمی گویم، این حدیث رسول خدا را به گوش جان بسپار: «هنگامی که مرگ بنده خوب خدا فرا می رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می شود در حالی که هر کدام از آنها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند. همه این فرشتگان، نزد مؤمن می آیند و با نهایت احترام خدمت او سلام می کنند و هر کدام به مؤمن بشارت و مژده دیدار خداوند را می دهند، پس از آن، همه فرشتگان در دو صف منظم می ایستند».

نمی دانم دیده ای که یک برده چگونه در مقابل ارباب خود می ایستد!

پیامبر فرمودند که این فرشتگان این گونه در حضور مؤمن می ایستند گویی که همه اینها بردگانی هستند که در حضور ارباب خود ایستاده اند.^(۱)

آری، همه این فرشتگان به پاس احترام مؤمن، با کمال نظم ایستاده اند، بوی خوش شاخه های گل، فضا را معطر کرده است.

به راستی که خداوند برای قبض روح مؤمن چه برنامه زیبایی ریخته است!

ما در زندگی خود دیده ایم که هرگاه رئیس جمهور یک کشور بخواهد به کشور دیگری سفر بکند در لحظه ورود به کشور میزبان، توسط یگان ویژه ای از نیروهای نظامی، مورد استقبال رسمی قرار می گیرد.

امروز دانستیم که مؤمن هم هنگامی که می خواهد به سفر ابدی خود برود و این

ص: ۵۰

۱- ۲۲. «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كَيْفَ يَتَوَفَّى مَلِكُ الْمَوْتِ الْمَوْتِ الْمَوْتِ؟ فَقَالَ: إِنَّ مَلِكَ الْمَوْتِ لِيَقِفُ مِنَ الْمَوْتِ عِنْدَ مَوْتِهِ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ مِنَ الْمَوْلَى، فَيَقُومُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ لَا يَدْنُو مِنْهُ حَتَّى يَبْدَأَ بِالتَّسْلِيمِ وَيَبْشُرُهُ بِالْجَنَّةِ»: كِتَابُ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ۶ ص ۱۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۲۵.

دنیا را ترک کند توسط پانصد فرشته، مورد استقبال، واقع می شود.

این یک مراسم بسیار باشکوه است به گونه ای که خبر آن به گوش شیطان می رسد.

پیامبر در ادامه سخن خود می فرماید: «چون شیطان به این فرشتگان نگاه می کند که جهت مراسم قبض روح مؤمن جمع شده اند دست خود بر سر می گذارد و فریاد می زند».

صدای ناله و گریه شیطان مایه تعجب اطرافیان او می شود.

هنگامی که لشکریان شیطان صدای گریه او را می شنوند می گویند: «ای آقای ما! تو را چه می شود؟ چرا این چنین بی تابی می کنی؟»

و شیطان جواب می دهد: «مگر نمی بینید که خداوند چگونه از بنده خوب خود، احترام می گیرد؟ ببینید چه مراسمی برای قبض روح این مؤمن برگزار شده است! شما کجا بودید، چرا برای گمراهی این فرد، تلاش نکردید؟ چرا او را از راه خدا منحرف نکردید؟».

و لشکریان او جواب می دهند که ما نهایت سعی و تلاش خود را نمودیم تا او را گمراه کنیم اما او هرگز به وسوسه های ما گوش نداد. (۱)

ص: ۵۱

۱- ۲۳. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: «إذا رضی الله عن عبدٍ قال: یا ملک الموت ، اذهب إلى فلان فأتنی بروحه، حسبی من عمله، قد بلوته فوجدته حیث أحبّ، فینزل ملک الموت ومعه خمسمئة من الملائکة معهم قضبان الریاحین وأُصول الزعفران، کلّ واحد منهم بیسّره ببشاره سوی بشاره صاحبه، ویقوم الملائکة صقّین لخروج روحه، معهم الریحان ، فإذا نظر إلیهم إبلیس وضع یدیه علی رأسه ثمّ صرخ، فیقول له جنوده: مالک یا سیدنا؟ فیقول: أما ترون ما أعطی هذا العبد من الکرامه؟ این کتتم عن هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم یطعنا»: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۱، معارج الیقین فی أصول الدین ص ۴۸۸.

پیامبر اسلام ویژگی‌هایی مخصوص به خود داشت که شخصیت او را از دیگران جدا می‌کرد.

برای مثال آن حضرت همواره خوشبو بود به گونه‌ای که هرگاه آن حضرت از کوچه‌ای عبور می‌کرد مردم از بوی عطر خوشی که در آن فضا پیچیده بود، می‌فهمیدند که پیامبر از آن جا گذر نموده است.

در روایات آمده است پولی که پیامبر خرج عطر و بوی خوش می‌کرد بیش از پولی بود که صرف غذا می‌کرد و این نشان از اهمیت خوشبو و معطر بودن دارد.^(۱)

کاش همه مسلمانان خوشبو بودن، پیامبر را الگوی خود قرار می‌دادند و به این وسیله ارتباطات بین فردی جامعه ما محکمتر و زیباتر می‌شد چرا که بوی خوشی که شما استفاده می‌کنید بهترین هدیه‌ای است که به همکار و دوست و همسر خود می‌دهید و نشانه آن است که به آنها احترام می‌گذارید.

ص: ۵۲

۱- ۲۴. عن أبي عبد الله عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينفق في الطيب أكثر مما ينفق في الطعام»: الكافي ج ۶ ص ۱۲، مكارم الأخلاق ص ۳۴.

یکی دیگر از ویژگی های پیامبر این بود که صورت آن حضرت همواره نورانی بود به گونه ای که در تاریکی شب، نوری از صورت آن حضرت جلوه نمایی می کرد.

آری، من و تو که در آن زمان نبودیم تا بوی خوش پیامبر را استشمام کنیم و صورت نورانی او را مشاهده کنیم.

اما من به شما آدرسی می دهم که در آنجا می توانیم به آرزوی خود برسیم.

آری، دیر یا زود مرگ به سراغ ما می آید و بدن ما را داخل قبر می گذارند، در آنجا می توانیم به خواسته خود برسیم.

حتماً با خود می گویی: آخر آنجا، داخل قبر دیگر چه مجال هست که من به آرزوی خود فکر کنم.

اما صبر کن، می خواهم مطلب زیبایی برایت بگویم:

من می دانم که بارها و بارها به تاریکی قبر فکر کرده ای و از آن وحشت کرده ای، اما اکنون از امام صادق (علیه السلام) این سخن را بشنو: «چون مؤمن را داخل قبر گذاشته و آن را با خاک پوشانند، قبر مؤمن شکافته می شود و دری آشکار می شود و مؤمن به سوی آن در نگاه می کند».

آیا می توانی حدس بزنی که مؤمن چه می بیند؟

قبر که تاریک تاریک است، اما نوری از آن در به سوی قبر می آید و تمام قبر را روشن می کند .

این نور، نور صورت زیبای رسول خدا می باشد.

و بوی خوشی به مشام مؤمن می رسد، آری این بوی خوش آن

حضرت است. (۱)

جانم به فدای مهربانیت ای رسول خدا که دوستان خود را در سخت ترین لحظه ها تنها نمی گذاری!

ای آقا و مولای ما!

چه می شود آن لحظه که در قبر قرار گیریم و همه، ما را تنها گذارند، به ما هم نظر لطفی بنمایی!

ص: ۵۴

۱- ۲۵. عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في حديثٍ: «... فإذا وضع في قبره ردّ إليه الروح إلى وركيه، ثم يُسأل عمّا يعلم، فإذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذي أراه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فيدخل عليه من نورها ويردها وطيب ريحها...»: الكافي ج ۳ ص ۱۳۰، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۳ ص ۱۴۴، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۵۵۵.

اکنون که دانسته ایم به دیدن دوستان خوبت می روی، ما هم چشم انتظاریم، گر چه شرمنده روی تو هستیم اما نگاه ما به کرم و لطف شماست.

از بازنشستگی خبری نیست!

خداوند دو فرشته را مأمور نوشتن اعمال ما نموده است و اسم آنها «رقیب» و «عتید» می باشد، آنها تمامی اعمال و کردار ما را ثبت می نمایند تا در روز قیامت موقع حسابرسی اعمال، به پیشگاه خداوند عرضه شود.

این دو فرشته از لحظه ای که ما به بلوغ می رسیم مشغول انجام وظیفه خود می شوند و تا آخرین لحظه های عمر ما، اعمال نیک و بد ما را ثبت می کنند.

تا به حال فکر کرده اید که وقتی یک نفر از دنیا می رود، تکلیف این دو فرشته که مخصوص ثبت اعمال بودند، چه می شود؟

آیا خدا به آنها مأموریتی تازه می دهد؟ یا اینکه آنها هم بازنشسته می شوند!!

اما آنها باید بدانند که از بازنشستگی خبری نیست، خدا به آنها مأموریتی جدید می دهد.

من توجّه شما را به حدیثی از امام صادق (علیه السلام) جلب می کنم.

آن حضرت فرمودند:

ص: ۵۵

«هنگامی که مؤمن جان به جان آفرین تسلیم می کند آن دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال او بودند به آسمان صعود می کنند. آنان در حالی که اشک می ریزند و گریه می کنند به درگاه خداوند عرضه می دارند: بار خدایا! مرگ بنده خوب تو فرا رسید، او اهل طاعت و بندگی تو بود، چقدر از او اعمال نیک و پسندیده دیدیم. بار خدایا اکنون وظیفه ما بعد از مرگ او چیست؟ پس خدا به آنان می گوید: به روی زمین برگردید و تا روز قیامت، در کنار قبر او منزل کنید و همواره مشغول عبادت من باشید و ثواب آن عبادت های خود را در پرونده اعمال او بنویسید و چون روز قیامت بر پا شود او را به سوی بهشت رهنمون شوید و در بهشت به خدمت او درآید» (۱).

ص: ۵۶

۱- ۲۶. عن حنان بن سدیر، عن أبيه، قال: «كنت عند أبي عبد الله عليه السلام، فذكر عنده المؤمن وما يجب من حقه، فالتفت إليّ أبو عبد الله عليه السلام فقال لي: يا أبا الفضل، ألا أحدثك بحال المؤمن عند الله؟ فقلت: بلى فحدثني جعلت فداك، فقال: إذا قبض الله روح المؤمن، صعد ملكاه إلى السماء فقالا: يا رب، عبدك ونعم العبد، كان سريعاً إلى طاعتك، بطيئاً عن معصيتك، وقد قبضته إليك، فما تأمرنا من بعده؟ فيقول الجليل الجبار: اهبطا إلى الدنيا وكونا عند قبر عبدی ومجدانی وسبحانی وهللانی وكبرانی، واكتبا ذلك لعبدی حتى أبعثه من قبره»: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۲، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۵۳۹. «روى بأن المحتضر يحضره صف من الملائكة عن يمينه عليهم ثياب خضر، وصف عن يساره عليهم ثياب سود، ينتظر كل واحد من الفريقين في قبض روحه... فإذا فارقت روحه تبعاه الملكان اللذان كانا موكلين به بيكيان وبترحمان عليه، ويقولان: رحم الله هذا العبد كم أسمعنا الخير، وكم أشهدنا على الصالحات، وقالوا: يا ربنا إنا كنا موكلين به وقد نقلته إلى جوارك فما تأمرنا؟ فيقول تعالى: تلزمان قبره وتترحمان عليه وتستغفران له إلى يوم القيامة، فإذا كان يوم القيامة أتياه بمركب فأركباه ومشيا بين يديه إلى الجنة وخدماه في الجنة»: الدعوات ص ۲۸۲، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۲.

شاخه گلی که فراموشی می آورد

امام سجاد(علیه السلام) در حدیثی فرمودند: «هنگامی که موقع مرگ بنده مؤمن فرا می رسد خداوند دو شاخه گل از بهشت برای مؤمن می فرستد».

یادم نمی رود یک روز این حدیث را در محفلی ذکر کردم، یکی از افرادی که آنجا بود به من رو کرد و گفت:

«آخر یک نفر نیست به خدا بگوید که ای خدا، در مدت عمر مؤمن، یک شاخه گل برایش نفرستادی، حالا که عزرائیل می خواهد جانش را بگیرد برای او شاخه گل می فرستی!».

اما اگر این دوست من صبر می کرد برای او توضیح می دادم که همه کارهای خداوند، حکمتی دارد.

ص: ۵۷

اینکه خدا صبر می کند و در لحظه جان دادن برای مؤمن، شاخه گل می فرستد برای این است که در آن شرایط هیچ چیز به اندازه این شاخه گل برای او مفید نیست.

خداوند برای مؤمنی که می خواهد جان بدهد دو شاخه گل می فرستد اما این دو شاخه گل، گلهای معمولی نیستند!

هر کدام از این شاخه گل ها اثر مخصوصی را دارد.

مقداری فکر کن، هر انسانی در این دنیا وظیفه دارد برای گذران امور زندگی خود به تلاش و فعالیت اقتصادی پردازد.

آری، کار و تلاش در اسلام به عنوان عبادت معرفی شده است و شخص مؤمن هم در راستای این دستور اسلامی، به کسب درآمد می پردازد.

خوب این بنده خدا، یک عمر زحمت کشیده است، خانه و ماشین و دیگر وسائل زندگی را فراهم نموده است و معلوم است که به آن علاقمند است و شاید دل کندن از آن برای او سخت باشد.

آیا می دانی نام یکی از آن شاخه گلهای، «مُسیخه» می باشد؟

مُسیخه به معنای «بی خیال کننده» می باشد، مؤمن چون این شاخه گل را می بوید قلبش از دل بستگی به مال دنیا بی خیال می شود، با بوییدن این شاخه گل، دیگر هیچ علاقه ای به مال دنیا در دل مؤمن باقی نمی ماند.

اکنون دیگر مؤمن، هیچ علاقه ای به اموال و دارایی خود ندارد، اصلاً به آنها فکر نمی کند، تمام اموالش برای او بی ارزش می شود.

آیا می دانی نام آن گل دیگر چیست؟

امام سجاد(علیه السلام) نام آن را «مُنسیه» معرفی می کند.

منسیه، یعنی «فراموشی آور»!

آیا دیده ای افرادی دچار بیماری فراموشی شده اند و دیگر هیچ چیز را به یاد نمی آورند.

مؤمن با بوییدن این شاخه گل دوم، به یک فراموشی مبتلا می شود.

البته نه اینکه مؤمن همه چیز را فراموش کند، نه، بلکه او هر چه رنگ و بوی دنیا را دارد فراموش می کند.

خانه من، ماشین من، شهرت من، ریاست من، فرزند من، همسر من!

مؤمن همه اینها را فراموش می کند.

اکنون او دیگر به یاد ندارد که خانه و زندگی داشته است!

حالا شیطان دیگر چه می تواند بکند؟

حتماً شنیده ای که شیطان در آن لحظه های آخر عمر، به سراغ انسان می آید و چون می داند او به اموال و دارایی خود محبت دارد تلاش می کند تا انسان را به گمراهی بکشاند مثلاً به او می گوید اگر دست از خداپرستی برنداری خانه تو را آتش می زنم، ماشین تو را آتش می زنم و...

آن لحظه، لحظه بسیار حساسی است، چه بسا افرادی بوده اند که در آن لحظه به دنبال وسوسه شیطان، عاقبت به خیر نشده اند.

اما خداوند در آن لحظه های حساس، با فرستادن دو شاخه گل، بنده مؤمن خود را یاری می کند.

مؤمن چون آن دو شاخه گل را می بوید حافظه اش از مال دنیا و هر آنچه رنگ

دنیایی دارد خالی می شود، دیگر شیطان هیچ کاری نمی تواند بکند، اگر بخواهد به مؤمن بگوید که اگر «شهادتین» بگویی خانه تو را آتش می زنم، مؤمن اصلاً یادش نمی آید که خانه ای داشته است !

و به این ترتیب تلاش شیطان بی نتیجه می شود و مؤمن با راحتی و آسودگی تمام به سوی دیار باقی می شتابد و مرگ در کام او شیرین جلوه می کند. (۱)

ص: ۶۰

۱- ۲۷. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: قال الله عز وجل: ما من شيء أتردد عنه ترددي عن قبض روح المؤمن، يكره الموت وأنا أكره مساءته، فإذا حضره أجله الذي لا يلهو فيه بعثت إليه بريحتين من الجنة، تُسمي إحداهما المسخيه، والأخرى المنسيه، فأما المسخيه فتسخره عن ماله، وأما المنسيه فتنسيه أمر الدنيا»: الأملی للطوسی ص ۴۱۴، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۵۲. عن أبي محمد الأنصاري - وكان خيراً - عن عمّار الأسدي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو أنّ مؤمناً أقسم على ربّه عزّ وجلّ أن لا يميته ما أماته أبداً، ولكن إذا حضر أجله بعث الله عزّ وجلّ إليه ريحين: ريحاً يُقال له: المنسيه، وريحاً يُقال له: المسخيه، فأما المنسيه فإنّها تنسيه أهله وماله، فأما المسخيه فإنّها تسخره عن الدنيا حتّى يختار ما عند الله تبارك وتعالى»: الكافي ج ۲ ص ۱۲۷، معاني الاخبار ص ۱۴۲.

خانه بهشتی خود را نگاه کن!

من در اینجا می خواهم بار دیگر تصویر جان دادن مؤمن را به روایت امام صادق(علیه السلام)، برایت بازگو کنم تا بدانی که اگر شیعه واقعی اهل بیت(علیهم السلام) باشی چقدر مرگ برای تو دلنشین می شود!

آن لحظه ای که دیگر زبان تو بند آمده است و قادر به سخن گفتن نیستی و فرزندان و همسر و آشنایان، گرد تو جمع شده اند و تو اشک را در چشم آنها می بینی و آرام آرام می فهمی که باید بار سفر بر بندی و از همه آنها جدا شوی!

و تو نگاه به اطرافیان خود می کنی و می خواهی با آنان سخن بگویی اما نمی توانی زیرا که زبانت بند آمده است!

اما تو نباید نگران باشی چرا که درست همان لحظه ای که زبانت بند می آید وعده بزرگ خداوند فرا می رسد.

این قانون خداوند است، درست آن موقعی که زبان مؤمن بند می آید، یک مهمانی بزرگ آغاز می شود.

آنجا را نگاه کن!

آن آقا کیست که با عده ای به خانه تو آمده اند!

آنها مهمانان تو هستند!

آنها را شناختی یا نه؟

آن یکی رسول خدا می باشد، آن دیگری حضرت علی (علیه السلام) است، آن دیگری امام حسن (علیه السلام) و دیگری امام حسین (علیه السلام)!

همه امامان معصوم (علیه السلام) آمده اند!

نگاه کن حضرت زهرا (س) هم آمده است. (۱)

آیا نمی خواهی به آنها سلام کنی!

یادت هست یک عمر زیارت جامعه خواندی و گفتی: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ»

حالا هم همین جمله را بگو!

رسول خدا می آید طرف راست تو می نشیند و حضرت علی (علیه السلام) در سمت چپ تو!

بعد از آن می بینی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم آمده اند.

شنیده ام که تو از عزرائیل می ترسی!

خوب، قبل از اینکه عزرائیل بیاید چهارده معصوم (علیه السلام) می آیند تا تو دیگر نترسی!

آری، قبل از آنکه عزرائیل بیاید آن عزیزانی که یک عمر عاشقشان بودی، به کنار تو آمده اند!

حضرت زهرا (س) هم زودتر از عزرائیل آمده است!

مگر تو نبودی که برای فرزندان او عزاداری می کردی!

ص: ۶۲

۱- ۲۸. عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال: فقال: لا

والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إنّ المؤمن إذا حضرته الوفاة حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأهل بيته: أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين، وجميع الأئمة عليهم الصلاة والسلام، - وأكنوا عن اسم فاطمة - ويحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

مگر تو نبودی که برای مظلومیت آنها اشک می ریختی!

اکنون نوبت آنهاست تا تو را یاری کنند و چه خوب یاری می کنند!

گوش کن!

چهارده معصوم (علیه السلام) دارند با عزرائیل سخن می گویند، همه آنها یک حرف و یک سخن را تکرار می کنند: «ای عزرائیل! این مؤمن را که می بینی ما را دوست دارد، با او مهربان باش!».

و عزرائیل پاسخ می دهد: «قسم به خدا، من با او همچون پدری مهربان برخورد می کنم و برای او از برادر، دلسوزتر خواهم بود».

اکنون عزرائیل نزدیک تو می آید و با تو سخن می گوید: «ای بنده خدا! آیا برگه آزادی از آتش جهنم را با خود داری?».

و تو جواب می دهی: آری، با محبت و عشق به محمد و آل محمد (علیه السلام) و با ولایت حضرت علی (علیه السلام)، برگه آزادی از جهنم را دارم. (۱)

و اکنون رسول خدا با تو سخن می گوید: «نگران نباش، نترس، که تو در امان هستی!».

این سخن رسول خدا است که قلب تو را آرام می کند.

و تو محو جمال دلربای آن حضرت می شوی!

و اکنون به دستور رسول خدا پرده ها از جلوی چشم تو کنار می رود و تو نگاه می کنی خانه خودت را در بهشت می بینی!

و تو به سوی بالا نگاه می کنی!

ص: ۶۳

۱- ۲۹. عن أبي بصير في حديث طويل عن أبي عبد الله عليه السلام: «... ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنه ممن كان يحب محمداً وآله ويتولى علياً وذريته، فارق به، قال: فيقول ملك الموت: والذي اختاركم وكرمكم واصطفى محمداً صلى الله عليه وآله وسلم بالنبوة وخصه بالرسالة، لأننا أرفق به من والد رفيق، وأشفق عليه من أخ شفيق، ثم قام إليه ملك الموت فيقول: يا عبد الله، أخذت فكاك رقتك؟ أخذت رهان أمانك؟ فيقول: نعم، فيقول الملك: فماذا؟ فيقول: بحبي محمداً وآله، وبولايته علي بن أبي طالب وذريته، فيقول: أمياً ما كنت تحذر فقد آمنك الله منه، وأما ما كنت ترجو فقد أتاك الله به، افتح عينيك فانظر إلى ما عندك، قال: فيفتح عينه فينظر إليهم واحداً واحداً، ويفتح له باب إلى الجنة فينظر إليها، فيقول له: هذا ما أعد الله لك، وهؤلاء رفقاؤك، أفتحب اللحاق بهم أو الرجوع إلى الدنيا؟ قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه

إلى فوق من قوله: لا- حَاجَ لِي إِلَى الدنْيا ولا الرجوع إليها؟ ويناديه مناد من بطنان العرش يسمعه ويسمع من بحضرتة: يا أيتها النفس المطمئنة إلى محمد ووصيه والأئمة من بعده ، ارجعي إلى ربك راضيه بالولاية، مرضيه بالشواب، فادخلي في عبادي مع محمد وأهل بيته ، وادخلي جنتي غير مشوبه»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

داری بهشت را می بینی!

نگاه کن، شاخه ای از درخت طوبی به خانه تو هم آمده است!

آیا می توانی برایم بگویی که اصل این درخت طوبی در کجای بهشت است؟

آری، اصل این درخت در خانه حضرت علی (علیه السلام) است!

(خواننده عزیز، نمی دانم تا به حال بالین شخصی بوده ای که دارد جان می دهد، اگر دیدی که او چشم باز کرده و به سمت بالا نگاه می کند، بدان آن همان موقعی است که او به چهره چهارده معصوم (علیه السلام) نگاه می کند). (۱)

رسول خدا به تو می گوید: «این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است اگر بخواهی می توانی در دنیا بمانی! و البته اگر دنیا را انتخاب کنی خداوند به تو ثروت و دارایی زیادی خواهد داد».

اما تو در جواب چه می گویی؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مؤمن در آن لحظه به رسول خدا می گوید: ای رسول خدا، من دیگر به دنیا کاری ندارم».

آری، چون چشم تو به جمال رسول خدا و اهل بیت او روشن شد و جایگاه بهشتی خود را دیدی، دیگر دنیا آنقدر در چشم تو کوچک می شود که حاضر نمی شوی برای یک لحظه هم در دنیا بمانی!

(خواننده محترم، وقتی در بالین کسی حاضر شدی که در لحظه جان دادن است اگر دیدی که ابروهای خود را به سوی بالا حرکت می دهد، حواست باشد این همان لحظه ای است که او دارد در جواب رسول خدا می گوید که من دنیا را نمی خواهم! جواب منفی او به صورت حرکت ابروها به سوی بالا جلوه می کند). (۲)

ص: ۶۴

۱- ۳۰. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «... افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله عليه السلام وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام، فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة رفقاؤ، قال: فيفتح عينيه فينظر...»: تفسير الفرات ص ۵۵۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۲.

۲- ۳۱. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق، من قوله: لا حاجة لي إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟...»: تفسير الفرات ص ۵۵۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۲.

پس خودت این مرگ زیبا را انتخاب می کنی !

این یک قانون است که خداوند جان مؤمن را به زور نمی گیرد، بلکه مؤمن با میل و رغبت مرگ را انتخاب می کند !

اکنون عرق به پیشانی تو می نشیند و اشک از گوشه چشم راست جاری می شود.

این اشک شوق است !

شوق وصال آنهایی که یک عمر به عشقشان زندگی کردی !

شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آنها همواره آرزوی تو بود !

و روح تو از جسمت جدا می شود و از همین جا زندگی عالم برزخ تو آغاز می گردد.

و تو می بینی که مردم، جمع شده اند و بدن تو را برای غسل دادن می برند و بعد از غسل دادن، کفن بر بدنت می پوشانند و برای تشییع جنازه تو آماده می شوند.

نگاه کن، بین دوستان تو که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو آمده اند، آنها را به یاد می آوری یا نه؟

روح مؤمنانی که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو می آیند و به تو سلام نموده و تو را به نعمتهای خدا بشارت می دهند. (۱)

و این گونه زندگی جدید تو آغاز می شود.

این یک تولد دوباره برای توست !

و به راستی که با حضور امامان معصوم (علیه السلام) مرگ بسیار دلنشین است.

آری، زندگی فقط با محبت و عشق به آنان دلنشین می شود و مرگ و جان دادن هم با حضور آنان از عسل شیرین تر !

ص: ۶۵

۱- ۳۲. عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزلك في الجنة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضة، فيقول: لا حاجة في الدنيا، فعند ذلك يبيض لونه، ويرشح جبينه، وتتقلص شفاته، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأى هذه العلامات رأيت فاكتف بها... وتلقاه أرواح المؤمنين يسلمون

عليه ويبيشرونه بما أعدّ الله له جلّ ثناؤه من النعيم...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

بار خدایا!

چه می شود که ما را به آخرین و بزرگترین آرزویمان برسانی!

ما را هم از جمله آنانی قرار ده که بزرگترین مهمانی عمرشان را در آخرین لحظه عمرشان برگزار می کنند!

آن لحظه ای که چشم باز می کنند و می بینند که میزبان چهارده معصوم (علیه السلام) شده اند!

و مولایشان حضرت علی (علیه السلام) را در کنار خود می بینند و اشک شوق در چشمشان حلقه می زند و به صورت مهربان او خیره می شوند و لبخند می زنند و می گویند:

خوش آمدی!

ای مولای مهربان ما

یا علی!

«پایان»

ص: ۶۶

(۱). «عن علی بن أبی طالب علیه السلام وهو ساجد یبکی علا نحبیه وارفع صوته بالبكاء، فقلنا: یا أمیر المؤمنین ، لقد أمرضنا بکاو وأمضنا وشجانا ، وما رأیناک قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: كنت ساجداً أدعو ربّي بدعاء الخیرات فی سجدتی ، فغلبنى عینی ، فرأیت رواقاً هالنتی وأقلقتنی، رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قائماً وهو یقول: یا أبا الحسن ، طالت غیبتک ، فقد اشتقت إلی رواقک، وقد أنجز لی ربّي ما وعدنی فیک. فقلت: یا رسول الله ، وما الذی أنجز لک فیّ ؟ قال: أنجز لی فیک وفی زوجتک وابنیک وذریتک فی الدرجات العلی فی علیین، قلت: بأبی أنت وأمّی یا رسول الله فشیعتنا ؟ قال: شیعتنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: یا رسول الله ، فما لشیعتنا فی الدنیا ؟ قال: الأمن والعافیة، قلت: فما لهم عند الموت ؟ قال: یحکم الرجل فی نفسه ویور ملک الموت بطاعته، قلت: فما لذلك حدّ یعرف ؟ قال: بلی، إنّ أشدّ شیعتنا لنا حبّاً یكون خروج نفسه کشرب أحدکم فی یوم الصیف الماء البارد الذی ینتقع به القلوب...»: بحار الأنوار ج ۱۶۱۶، ص ۴۲ باب ۱۹۴.

(۲). عن الحارث الهمدانی قال: «دخلت علی أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام فقال: ما جاء بک ؟ فقلت: حبّی لک یا أمیر المؤمنین، فقال: یا حارث أتحنّی ؟ قلت: نعم والله یا أمیر المؤمنین، قال: أما لو بلغت نفسک الحلقوم رأیتنی حیث تحبّ، ولو رأیتنی وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غریبه الإبل لرأیتنی حیث تحبّ، ولو رأیتنی وأنا مارّ علی الصراط بلواء الحمد بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لرأیتنی حیث تحبّ»: کشف الغمّه ج ۱۳۸۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸۱، ج ۲۷ ص ۱۵۷، الفصول المهمّه ج ۱ ص ۳۱۵.

عن الأصبع بن نباته قال: «دخل الحارث الهمدانی علی أمیر المؤمنین علیّ علیه السلام فی نفر من الشیعه وکنت فیهم، فجعل الحارث یثد فی مشیته ویخبط الأرض بمحجنه ، وكان مریضاً، فأقبل علیه أمیر المؤمنین علیه السلام ، وكانت له منه منزله فقال: کیف تجدک یا حارث؟ فقال: نال الدهر یا أمیر المؤمنین منی... وأبشّرك یا حارث لتعرفنی عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمه، قال الحارث: وما المقاسمه؟ قال:

مقاسمه النار ، أقاسمها قسمه صحيحه، أقول: هذا وليي فاتركيه، وهذا عدوى فخذيه...»: الأمالى للمفيد ص ٣، الأمالى للطوسى ص ٦٢٥، مدينة المعاجز ج ٣ ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٨، ج ٦ ص ١٢٠، خاتمه مستدرک الوسائل ج ٢ ص ٢١٨، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢.

عن الحارث الأعور قال: «أتيت أمير المؤمنين عليه السلام ذات ليله ، فقال: يا أعور ، ما جاء بك ؟ قال: فقلت يا أمير المؤمنين ، جاء بى والله حبيك، قال: أما إني سأحدثك لشكرها، أما إنه لا يموت عبد يحبني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يحب، ولا يموت عبد يبغضني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يكره...»: اختيار معرفه الرجال ج ١ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢، معجم رجال الحديث ج ٥ ص ١٧٣، ج ١٠ ص ٢١١، قاموس الرجال ج ١٢ ص ٤٦، أعيان الشيعة ج ٤ ص ٣٦٦.

(٣) . عن يحيى بن سابور قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول فى الميت تدمع عينه عند الموت ، فقال: ذلك عند معاينه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، يرى ما يسره، قال: ثم قال : أما ترى الرجل إذا يرى ما يسره فتدمع عينه ويضحك؟»: الكافي ج ٣ ص ١٣٣، علل الشرائع ج ١ ص ٣٠٧، معانى الأخبار ص ٢٣٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٣، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٦١، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص ٨٣، الفصول المهمه ج ١ ص ٣٠٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤، ميزان الحكمه ج ٤ ص ٢٧٩٨.

(٤) . عن أبى بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام ، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له صلى الله عليه وآله وسلم: أمّا ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأمّا ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنّه فيقول: هذا منزلك فى الجنّه، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضّه، فيقول: لا حاجه فى الدنيا، فعند ذلك يبيّض لونه، ويرشح جبينه، وتتقلّص شفتاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأى هذه العلامات رأيت فاكتف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

(٥) . «إنّ لنا فيك أملاً طويلاً، إنّ لنا فيك رجاءً عظيماً ، عصيناك ونحن نرجو أن تستر علينا...»: مصباح المتهجد ص ٨٦، إقبال الأعمال ج ١ ص ١٦٢، المصباح ص ٩٢.

(٦) . عن أبى حمزه الثمالى قال: «قلت لأبى جعفر عليه السلام: ما يصنع بأحدنا عند الموت ؟ قال: أما والله يا أبا حمزه ما بين أحدكم وبين أن يرى مكانه من الله ومكانه منّا إلا أن يبلغ نفسه ها هنا - ثم أهوى بيده إلى نحره - ، ألا أبشرك يا أبا حمزه ؟ فقلت: بلى جعلت فداك، فقال: إذا كان ذلك أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى عليه السلام

معه، يقعد عند رأسه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما تعرفني؟ أنا رسول الله، هلمّ إلينا، فما أمامك خير لك ممّا خلفت، أمّا ما كنت تخاف فقد أمنت، وأمّا ما كنت ترجو فقد هجمت عليه، أيتها الروح أخرجي إلى روح الله ورضوانه، ويقول له على عليه السلام مثل قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. ثم قال: يا أبا حمزه؟ ألا أخبرك بذلك من كتاب الله؟ قول الله: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ»»: تفسير أبي حمزه الثمالي ٩٤، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٢٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣١٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٨.

(٧). نهج البلاغه ج ٢ ص ٢١٩، عيون الحكم والمواعظ ص ٩١، دستور معالم الحكم ص ٣٦، شرح نهج البلاغه ج ١١ ص ٢٥٧، كنز العمال ج ١٦ ص ٢٠٠، تاريخ مدينه دمشق ج ٥٠٤٢.

(٨). عن عبد الحميد بن عوّاض، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا بلغت نفس أحدكم هذه قيل له: أمّا ما كنت تحزن من همّ الدنيا وحزنها، فقد أمنت منه، ويقال له: أمامك رسول الله وعلى وفاطمه عليهم السلام» المحاسن ج ١ ص ١٧، الفصول المهمه ج ١ ص ٣١٧، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٤.

(٩). عن علي بن عقبه، عن أبيه قال: «دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام أنا والمعلّى بن خنيس، فقال: يا عقبه، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا - وأوماً بيده إلى الوريد - قال: ثم اتكأ وغمز إلى المعلّى أن سله، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأى شيء يرى؟ فردّ عليه بضعة عشر مرّه: أى شيء يرى؟ فقال فى كلّها: يرى، لا يزيد عليها، ثم جلس فى آخرها فقال: يا عقبه! قلت: لييك وسعديك، فقال: أبيت إلا - أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنّما ديني مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كلّ ساعه؟ وبكيت، فرق لي فقال: يراهما والله، قلت: بأبى أنت وأُمّي من هما؟ فقال: ذاك رسول الله عليه السلام وعلى عليه السلام، يا عقبه لن تموت نفس مؤنه أبداً حتى تراهما، قلت: فإذا نظر إليهما المؤمن أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا بل يمضى أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله عليه السلام عند رأسه، وعلى عند رجليه، فيكبّ عليه رسول الله عليه السلام فيقول: يا ولي الله أبشر، أنا رسول الله، إنني خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثم ينهض رسول الله فيقوم عليه على صلوات الله عليهما حتى يكبّ عليه فيقول: يا ولي الله ابشر أنا على بن أبي طالب الذي كنت تحبني أمّا لأنفعك. ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنّ هذا فى كتاب الله عزّ وجلّ، قلت: أين هذا جعلت فداك من كتاب الله؟ قال: فى سورة يونس قول الله تبارك وتعالى ها هنا: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْمآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، ورواه الشيخ الكليني فى الكافي ج ٣ ص ١٢٩ مع اختلاف يسير، وكذلك رواه

العياشي في تفسيره ج ٢ ص ١٢ مع اختلاف يسير.

قال العلامة المجلسي في شرح هذا الخبر: «إنما ديني مع دمي»: المراد بالدم الحياه ، أي أترك طلب الدين ما دمت حيًّا، فإذا ذهب دمي - أي مت - كان ذلك - أي ترك الطلب - أو المعنى: أنه إنَّما يمكنني تحصيل الدين ما دمت حيًّا، فقله: فإذا ذهب دمي استفهام إنكاري ، أي بعد الموت كيف يمكنني طلب الدين؟ وفي الكافي: إنَّما ديني مع دينك فإذا ذهب ديني كان ذلك، أي إن ديني ، إنَّما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك ، فإذا ذهب ديني لعدم علمي بما تعتقده كان ذلك أي الخسران والهلاك والعذاب الأبدي، أشار إليه مبهمًا لتفخيمه.

وأما استشهاده عليه السلام بالآيه ، فالظاهر أنه فسر البشري في الحياه الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون عليه السلام فسرّ البشري في الآخرة بذلك ؛ لأنّ تلك الحاله من مقدّمات النشأ الآخرة، فالبشري في الحياه الدنيا بالمنامات الحسنه كما ورد في أخبار آخر، أو بما بشرّ الله في كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأوّل أظهر.

(١٠) . سعيد بن يسار عن أبي عبد الله عليه السلام: «هل الدين إلاّ الحب»: الخصال ص ٢١، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٢٢٧، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٢٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٢٧.

عن فضيل بن يسار ، عن أبي جعفر عليه السلام: «بني الإسلام على خمس، على الصلاه والزكاه والصوم والحجّ والولاية ، ولم يناد بشيء كما نودى بالولاية...»: الكافي ج ٢ ص ١٨، الخصال ص ٢٧٨، فضائل الأشهر الثلاثه ص ٨٦، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٣، ١٨، شرح الأخبار ج ٢ ص ٢٧٧.

(١١) . عن قتيبة الأعشى، عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال: «أما إنّ أحوج ما تكونون فيه إلى حين تبلغ نفس أحدكم هذه - وأوماً بيده إلى نحره - ثم قال: لا بل إلى ها هنا - وأهوى بيده إلى حنجرته -، فيأتيه البشير فيقول: أمّا ما كنت تخافه فقد أمنت منه»: المحاسن ج ١ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٧.

(١٢) . عن أبي عبد الله عليه السلام في حديثٍ طويل أخذنا منه موضع الحاجه: «فيقوم عليه عليّ حتّى يكبّ عليه فيقول: يا وليّ الله ، ابشر ، أنا عليّ بن أبي طالب الذي كنت تحبني ، أما لأنفعك...»: المحاسن ج ١ ص ١٧، الكافي ج ٣ ص ١٢٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨.

(١٣) . سعيد بن يسار الضبيعي، كوفي، ثقة...: رجال النجاشي رقم ٤٧٨ ص ١٨١، الفهرست للشيخ الطوسي ص ٢١٩، رجال الطوسي ص ٢١٣، رجال ابن داوود ص ١٧٢، رجال ابن داوود ص ٨٠، نقد الرجال ج ٢ ص ٣٣٠.

(١٤) . رجال الطوسي ص ٢١٠ ، خلاصه الأقوال ص ١٥٠ .

(١٥) . عن سعيد بن يسار أنه حضر أحد ابني سابور وكان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما - ولا أحسبه إلا زكريا بن سابور - قال: «فحضرته عند موته ، قال: فبسط يده ثم قال: ابيضت يدي يا علي ، قال: فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام... فقال: أخبرني خبر الرجل الذي حضرته عند الموت، أي شيء سمعته يقول ؟ قلت بسط يده فقال: ابيضت يدي يا علي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: رآه والله رآه والله رآه والله: اختيار معرفه الرجال ج ٢ ص ٦٢٦ ، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢ ، ومعناه أن المحتضر رأى الإمام على عليه السلام وقد صافحه ، ولذا قال: ابيضت يدي يا علي: راجع هامش: الإيقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه، للحزب العاملي ص ٢١٢ .

(١٦) . روى أن الصادق عليه السلام لقيه فقال: «سمتُك أمك سيِّداً ووفقت في ذلك ، أنت سيِّد الشعراء»: الغدير ج ٢ ص ٢٤٠ .

(١٧) . حدّث الحسين بن عون قال: «دخلت على السيِّد بن محمّد الجَميرى عائداً في علته التي مات فيها، فوجدته يُساق به، ووجدت عنده جماعه من جيرانه وكانوا عثمانيه، وكان السيِّد جميل الوجه، رحب الجبهه، عريض ما بين السالفين، فبدت في وجهه نكته سوداء مثل النقطة من المداد، ثم لم تزل تزيد وتنمي حتى طبقت وجهه بسوادها، فاغتم لذلك من حضره من الشيعة، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم يلبث بذلك إلا قليلاً حتى بدت في ذلك المكان من وجهه لمعه بيضاء ، فلم تزل تزيد أيضا وتنمي حتى أسفر وجهه وأشرق، وافتر السيِّد ضاحكاً مستبشراً ، فقال:

كذب الزاعمون أن علياً لن ينجي محبّه من هَنَاتقد وربّي دخلت جنّه عدن وعفا لي الإله عن سيئاتيأبشروا اليوم أولياء علي وتوالوا الوصي حتى المماتتم من بعده تولّوا بنيه واحداً بعد واحد بالصفات

ثم أتبع قوله هذا: أشهد أن لا إله إلا الله حقّاً، وأشهد أن محمداً رسول الله حقّاً، وأشهد أن علياً أمير المؤمنين حقّاً حقّاً، أشهد أن لا إله إلا الله، ثم اغمض عينه لنفسه ، فكأنما كانت روحه زباله طفئت أو حصاه سقطت. قال علي بن الحسين: قال لي أبي الحسين بن عون: وكان أذينه حاضراً ، فقال: الله أكبر ، ما من شهد كمن لم يشهد، أخبرني - وإلاً صمتاً - الفضيل بن يسار، عن أبي ، جعفر وعن جعفر عليهما السلام أنهما قالاً: حرام على روح أن

تفارق جسدها حتى ترى الخمسه: محمداً وعلياً وفاطمه وحسناً وحسيناً ، بحيث تقرّ عينها، أو تسخن عينها، فانتشر هذا الحديث في الناس ، فشهد جنازته والله الموافق والمفارق»: المناقب لابن شهر آشوب ج ٣ ص ٢٣، الأمالى للطوسى ص ٦٢٨، الفصول المهمه ج ١ ص ٣٢١، كشف الغمه ج ٢ ص ٤٠.

(١٨) . عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك ، يُستكره المون على خروج نفسه ؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إنّ المون إذا حضرته الوفاة... يحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل عليهم السلام...، وقال جبرئيل لميكائيل وإسرافيل عليهم السلام مثل ذلك، ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنّه ممن كان يحبّ محمداً وآله ويتولّى علياً وذريته ، فارق به...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

(١٩) . «مرض رجل من أصحاب الرضا عليه السلام فعاده ، فقال: كيف تجدك ؟ قال لقيت الموت بعدك - يريد ما لقيه من شدّه مرضه - فقال: كيف لقيته؟ قال: شديداً أليماً، قال: ما لقيته إنّما لقيت ما يبدو به ويعرّفك بعض حاله، إنّما الناس رجلان: مستريح بالموت، ومستراح منه، فجدد الإيمان بالله وبالولايه تكن مستريحاً، ففعل الرجل ذلك ، ثم قال: يا بن رسول الله ، هذه ملائكه ربّي بالتحيات والتحف يسلمون عليك وهم قيام بين يديك ، فأذن لهم فى الجلوس، فقال الرضا عليه السلام: اجلسوا ملائكه ربّي، ثم قال للمريض: سلهم أمروا بالقيام بحضرتى ؟ فقال المريض: سألتهم فذكروا أنّه لو حضر ك كل من خلقه الله من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتى تأذن لهم، هكذا أمرهم الله عزّ وجلّ، ثم غمض الرجل عينيه وقال: السلام عليك يا بن رسول الله ، هذا شخصك مائل لى مع أشخاص محمّد ومن بعده الأئمه عليهم السلام وقضى الرجل»: معانى الأخبار ص ٢٨٩، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٢٧.

(٢٠) . عن سدير الصيرفى قال: «قلت لأبى عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله ، هل يُكره المون على قبض روحه ؟ قال: لا- والله ، إنه إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك ، فيقول له ملك الموت: يا ولئى الله لا تجزع، فالذى بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم لأننا أبرّ بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضر ك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين وفاطمه والحسن والحسين والأئمه من ذريتهم عليهم السلام فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمه والحسن والحسين والأئمه رفقاؤ، قال: فيفتح عينيه فينظر فينادى روحه مناد من قبل ربّ العزّه ، فيقول: يا أيّتها النفس المطمئنّه إلى محمّد وأهل بيته ، ارجعى إلى ربّك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلى فى عبادى - يعنى محمّد أو أهل بيته - وادخلى جنتى، فما من شىء، أحبّ إليه من استلال روحه واللحوق بالمنادى»: الكافى ج ٣ ص ١٧٨، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٦.

عن عبد الرحيم قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: إنّما أحدكم حين يبلغ نفسه ها هنا ، ينزل عليه ملك الموت فيقول: أمّا ما كنت ترجو فقد أعطيت، وأمّا كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنّة، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنّة...»: دعائم الإسلام ج ٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤١٠.

(٢١) . سالم بن أبي سلمه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقيل: يا رسول الله ، إنّ فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومعه ناس من أصحابه حتّى أتاه وهو مغمى عليه، قال: فقال: يا ملك الموت كف عن الرجل حتّى أسأله، فأفاق الرجل فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ما رأيت ؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، فقال: فأيهما كان أقرب إليك ؟ فقال: السواد، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: قل: اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك، واقبل منّي اليسير من طاعتك، فقال ثمّ أغمى عليه ، فقال: يا ملك الموت خفف عنه ساعه حتّى أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأيت ؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، قال: فأيهما كان أقرب إليك ؟ فقال: البياض، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: غفر الله لصاحبكم. قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حضرتم ميتاً فقولوا له هذا الكلام ليقوله»: الكافي ج ٣ ص ١٢٥، وسائل الشيعة ج ١٦٦٧٢، الحدائق الناظرة ج ٣ ص ٣٦٣، جواهر الكلام ج ٤ ص ١٧، ذخيره المعاد ج ١ ص ٨١ مصباح الفقيه ج ١ ص ٣٤٧.

(٢٢) . «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كيف يتوفّى ملك الموت المون ؟ فقال: إنّ ملك الموت ليقف من المون عند موته موقف العبد الذليل من المولى ، فيقوم هو وأصحابه لا يدنو منه حتّى يبدأ بالتسليم ويبشّره بالجنّة»: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٢٥.

(٢٣) . قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «إذا رضى الله عن عبدٍ قال: يا ملك الموت ، اذهب إلى فلان فأنتي بروحه، حسبى من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أحبّ، فينزل ملك الموت ومعه خمسمئة من الملائكة معهم قضبان الرياحين وأصول الزعفران، كلّ واحد منهم يبشّره ببشاره سوى بشاره صاحبه، ويقوم الملائكة صفّين لخروج روحه، معهم الرياحان ، فإذا نظر إليهم إبليس وضع يده على رأسه ثمّ صرخ، فيقول له جنوده: مالك يا سيّدنا ؟ فيقول: أما ترون ما أعطى هذا العبد من الكرامه ؟ أين كنتم عن هذا ؟ قالوا: جهدنا به فلم يطعنا»: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦١، معارج اليقين في أصول الدين ص ٤٨٨.

(٢٤) . عن أبي عبد الله عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينفق في الطيب أكثر ممّا ينفق في الطعام»: الكافي ج ٦ ص ١٢، مكارم الأخلاق ص ٣٤.

(٢٥) . عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث: «... فإذا وضع في قبره ردّ إليه الروح إلى وركيه ، ثمّ

يُسأل عمّا يعلم، فإذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذي أراه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فيدخل عليه من نورها ويردها وطيب ريحها...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

(٢٦). عن حنان بن سدير، عن أبيه، قال: «كنت عند أبي عبد الله عليه السلام، فذكر عنده المون وما يجب من حقه، فالتفت إليّ أبو عبد الله عليه السلام فقال لي: يا أبا الفضل، ألا أحدثك بحال المون عند الله؟ فقلت: بلى فحدثني جُعلت فداك، فقال: إذا قبض الله روح المون، صعد ملكاه إلى السماء فقالا: يا رب، عبدك ونعم العبد، كان سريعاً إلى طاعتك، بطيئاً عن معصيتك، وقد قبضته إليك، فما تأمرنا من بعده؟ فيقول الجليل الجبار: اهبطا إلى الدنيا وكونا عند قبر عبدى ومجدانى وسبحانى وهللانى وكبرانى، واكتبا ذلك لعبدى حتى أبعثه من قبره»: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٢، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٣٩.

«روى بأنّ المحتضر يحضره صفّ من الملائكة عن يمينه عليهم ثياب خضر، وصفّ عن يساره عليهم ثياب سود، ينتظر كلّ واحد من الفريقين فى قبض روحه... فإذا فارقت روحه تبعاه الملكان اللذان كانا موكلين به بيكيان وبترحمان عليه، ويقولان: رحم الله هذا العبد كم أسمعنا الخير، وكم أشهدنا على الصالحات، وقالوا: يا ربنا إنّنا كنّا موكلين به وقد نقلته إلى جوارك فما تأمرنا؟ فيقول تعالى: تلزمان قبره وتترحمان عليه وتستغفران له إلى يوم القيامة، فإذا كان يوم القيامة أتياه بمركب فأركباه ومشيا بين يديه إلى الجنّة وخدماه فى الجنّة»: الدعوات ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٢.

(٢٧). عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال على بن الحسين زين العابدين عليه السلام: قال الله عزّ وجلّ: ما من شيء أتردّد عنه تردّدى عن قبض روح المون، يكره الموت وأنا أكره مساءته، فإذا حضره أجله الذى لا يولّو فيه بعثت إليه بريحتين من الجنّة، تُسمّى إحداهما المسخيه، والأخرى المنسيه، فأما المسخيه فتسخيه عن ماله، وأما المنسيه فتنسيه أمر الدنيا»: الأمالى للطوسى ص ٤١٤، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٥٢.

عن أبي محمّد الأنصارى - وكان خيراً - عن عمّار الأسدى، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو أنّ مؤناً أقسم على ربّه عزّ وجلّ أن لا يميته ما أماته أبداً، ولكن إذا حضر أجله بعث الله عزّ وجلّ إليه ريحين: ريحاً يُقال له: المنسيه، وريحاً يُقال له: المسخيه، فأما المنسيه فإنّها تنسيه أهله وماله، فأما المسخيه فإنّها تسخى نفسه عن الدنيا حتى يختار ما عند الله تبارك وتعالى»: الكافي ج ٢ ص ١٢٧، معانى الاخبار ص ١٤٢.

(٢٨). عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جُعلت فداك، يُستكره المون على خروج نفسه؟ قال:

فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إِنَّ المون إذا حضرته الوفاه حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأهل بيته: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وفاطمه والحسن والحسين، وجميع الأئمة عليهم الصلاة والسلام، - وأكنوا عن اسم فاطمه - ويحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

(٢٩). عن أبي بصير في حديث طويل عن أبي عبد الله عليه السلام: «... ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنه ممن كان يحب محمداً وآله ويتولى علياً وذريته، فارق به، قال: فيقول ملك الموت: والذي اختاركم وكرمكم واصطفى محمداً صلى الله عليه وآله وسلم بالنبوة وخصه بالرسالة، لأننا أرفق به من والد رفيق، وأشفق عليه من أخ شفيق، ثم قام إليه ملك الموت فيقول: يا عبد الله، أخذت فكاك رقتك؟ أخذت رهان أمانك؟ فيقول: نعم، فيقول الملك: فماذا؟ فيقول: بحبي محمداً وآله، وبولايتي علي بن أبي طالب وذريته، فيقول: أمياً ما كنت تحذر فقد آمنك الله منه، وأما ما كنت ترجو فقد أتاك الله به، افتح عينيك فانظر إلى ما عندك، قال: فيفتح عينه فينظر إليهم واحداً واحداً، ويفتح له باب إلى الجنة فينظر إليها، فيقول له: هذا ما أعد الله لك، وهؤلاء رفقاؤك، أفتحب اللحاق بهم أو الرجوع إلى الدنيا؟ قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق من قوله: لا- حاجه لى إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟ ويناديه مناد من بطنان العرش يسمعه ويسمع من بحضرته: يا أيتها النفس المطمئنة إلى محمداً ووصييه والأئمة من بعده، ارجعى إلى ربك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلى فى عبادى مع محمداً وأهل بيته، وادخلى جنتى غير مشوبه»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

(٣٠). فقال أبو عبد الله عليه السلام: «... افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله عليه السلام وأمير المؤمنين وفاطمه والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام، فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمه والحسن والحسين والأئمة رفقاؤك، قال: فيفتح عينه فينظر...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

(٣١). فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق، من قوله: لا حاجه لى إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

(٣٢). عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزلتك فى الجنة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضه، فيقول: لا حاجه فى الدنيا، فعند ذلك يبيض لونه، ويرشح

جيينه، وتتقلّص شفّته، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأىّ هذه العلامات رأيت فاكتف بها... وتلقاه أرواح المومنين يسلمون عليه ويبشرونه بما أعدّ الله له جلّ ثناؤه من النعيم...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

ص: ٧٤

١. اختيار معرفه الرجال، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ ق)، تصحيح ميرداماد الإسترابادى، تحقيق: السيّد على الرجائى، ١٤٠٤، الطبعة الأولى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
٢. أعيان الشيعة، السيّد محمّد الأمين، (١٣٧١ ق)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت.
٣. الإقبال الأعمال، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ ق)، تحقيق: جواد القيومى الإصفهانى، الطبعة الأولى، مكتب الإعلام الإسلامى، قم.
٤. الأمالى، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ ق)، الطبعة الأولى، (١٤١٤ ق)، دار الثقافه للطباعه والنشر والتوزيع، قم.
٥. الأمالى، الشيخ المفيد (٤١٣ ق)، الطبعة الثانيه ١٤١٤، دار المفيد للطباعه والنشر و التوزيع، بيروت.
٦. الإيقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه، الحرّ العاملى، (١١٠٤ ق)، تحقيق مشتاق المظفر، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، دليل ما، قم.
٧. بحار الأنوار، العلامه المجلسى، (١١١ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ ق، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٨. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ ق)، تحقيق: على شيرى، ١٤١٥، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت.
٩. تفسير أبى حمزه الثمالى، أبو حمزه الثمالى (١٤٨ ق)، جمعه ورثبه عبد الرزاق محمّد حسين حرز الدين، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ ق، مطبعه الهادى.
١٠. تفسير العياشى، محمّد بن مسعود العياشى، (٣٢٠ ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، مكتبه العلميه الإسلاميه، طهران.

١١. تفسير الفرات، فرات بن إبراهيم الكوفي، (٣٥٢ ق)، تحقيق محمّد الكاظم، الطبعة الأولى، ١٤١٠ ق، مؤسّسه الطبع والنشر التابعه لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، طهران.
١٢. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (١١١٢ ق)، تصحيح وتعليق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، الطبعة الرابعة، ١٣٧٠ ش، مؤسّسه إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
١٣. جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي، (١٣٨٣ ق)، المطبعة العلميّه، قم.
١٤. جواهر الكلام، الشيخ الجواهري، (١٢٦٦ ق)، تحقيق وتعليق: الشيخ عبّاس القوجاني، الطبعة الثانية، ١٣٦٥ ش، دار الكتب الإسلاميّه، طهران.
١٥. الحدائق الناضرة، المحقّق البحراني، (١٨٦ ق)، تحقيق وتعليق وإشراف: محمّد تقى الإيرواني، مؤسّسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، قم.
١٦. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفاري، الطبعة الأولى، منشورات جماعه المدرّسين في الحوزه العلميّه، قم.
١٧. خلاصه الأقوال، العلامه الحلّي، (٧٢٦ ق)، الشيخ جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، مؤسّسه نشر الفقاهه.
١٨. دستور معالم الحكم، ابن سلامه، (٤٥٤ ق)، الطبعة الأولى، مكتبه المفيد، قم.
١٩. دعائم الإسلام، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مؤسّسه آل البيت عليهم السلام بالأوفسيت عن طبعه دار المعارف في القاهره.
٢٠. الدعوات، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ ق، مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قم.
٢١. ذخيره المعاد، المحقّق السبزواري، (١٠٩٠ ق)، مؤسّسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، طبعه حجريه.
٢٢. رجال ابن داوود، ابن داوود الحلّي، (٧٤٠ ق)، تحقيق: السيّد محمّد بحر العلوم، الطبعة الأولى، منشورات الرضى، قم.
٢٣. رجال الطوسي، الشيخ الطوسي، (٦٠ ق)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، الطبعة الأولى، مؤسّسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، قم.
٢٤. رجال النجاشي، النجاشي، (٤٥٠ ق)، الطبعة الخامسة، ١٤١٦، مؤسّسه النشر الإسلامي التابعه

لجامعه المدرّسين بقم المقدّسه.

٢٥. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ ق)، تحقيق: محمّد الجلالى، الطبعة الثانيه، ١٤ ق، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجامعه المدرّسين، قم.

٢٦. شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، (٦٥٦ ق)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسه مطبوعاتى إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعه دار إحياء الكتب العربيه.

٢٧. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تقديم: السيّد محمّد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ ق، منشورات المكتبه الحيدريه، النجف الأشرف.

٢٨. عيون الحكم و المواعظ، على بن محمّد الليثى الواسطى، (القرن الثانى)، تحقيق: الشيخ حسين الحسينى البيرجندى، الطبعة الأولى، دار الحديث، قم.

٢٩. الغدير، الشيخ الأمينى، (١٣٩٢ ق)، الطبعة الرابعه، ١٣٩٧ ق، دار الكتب العربى، بيروت.

٣٠. الفصول المهمه فى أصول الأئمّه، الحرّ العاملى، (١١٠٤ ق)، تحقيق محمّد القائنى، الطبعة الأولى، ١٤١٨، مؤسسه إسلامى إمام رضا عليه السلام.

٣١. فضائل الأشهر الثلاثه، الشيخ الصدوق (٣٨١ ق) تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانيه.

٣٢. الفهرست، الشيخ الطوسى، (٤٦٠ ق)، الشيخ جواد القيومى، الطبعة الأولى، ١٤١٧، مؤسسه نشر الفقاهه.

٣٣. قاموس الرجال، الشيخ محمّد تقى التستري، معاصر، الطبعة الأولى، ١٤١٩، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجامعه المدرّسين بقم المقدّسه.

٣٤. الكافى، الشيخ الكلينى، (٣٢٩ ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، الطبعة الخامسه، دار الكتب الإسلاميه، طهران.

٣٥. كتاب الزهد، الحسين بن سعد الكوفى، القرن الثالث، تحقيق ميرزا رضا عرفانيان، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ ق، مطبعه العلميه، قم.

٣٦. كشف الغمّه، ابن أبى الفتح الأربلى، (٦٩٣ ق)، الطبعة الثانيه، ١٤٠٥ ق، دار الأضواء، بيروت.

٣٧. كنز العمال، المتقى الهندى، (٩٧٥ ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيانى، تصحيح وفهرسه: الشيخ

صفوه السقا، مؤسسه الرساله، بيروت.

٣٨. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقي، (٢٧٤ ق)، تحقيق: سيد جلال الحسيني، دار الكتب الإسلامية، طهران
٣٩. مدينه المعاجز، السيد هاشم البحراني، (١١٠٧ ق)، تحقيق عزه الله المولائي الهمداني، الطبعة الأولى، ١٤١٣، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم.
٤٠. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (١٣٢٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.
٤١. مصباح الفقيه، آقا رضا الهمداني، (١٣٢٢ ق)، الطبعة الأولى، منشورات مكتبه الصدر، طهران.
٤٢. المصباح، الكفعمي، (٩٠٥ ق)، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣ ق، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت.
٤٣. مصباح المتهدج، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ ق)، الطبعة الأولى، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت.
٤٤. معانى الأخبار، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفاري، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين، قم.
٤٥. معجم رجال الحديث، السيد الخوئي، (٤١١ ق)، الطبعة الخامسه، ١٤١٣ ق، طبعه منقحه ومزيده.
٤٦. مكارم الأخلاق، الشيخ الطبرسي (٥٤٨ ق) الطبعة السادسه، منشورات الشريف الرضي، قم.
٤٧. مناقب آل أبي طالب، لابن شهر آشوب، (٥٨٨ ق)، الطبعة الأولى ١٣٧٦ ق، المكتبه الحيدريه، النجف الأشرف.
٤٨. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (٨١ ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفاري، الطبعة الثانيه، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين، قم.
٤٩. ميزان الحكمه، محمد الريشهري، تحقيق دار الحديث، الطبعة الأولى، دار الحديث.
٥٠. نقد الرجال، التفرشي (القرن الحادي عشر)، الطبعة الأولى، ١٤١٨ ق، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
٥١. نهج البلاغه، شرح: الشيخ محمد عبده، الطبعة الأولى، ١٤١٢ ق، دار الذخائر، قم.
٥٢. وسائل الشيعه، الشيخ الحرّ العاملي، (١١٠٤)، الطبعة الثانيه، ٤١٤ ق، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

